



قلم دکتر شهید چمران در رثای دکتر علی شریعتی:

ای علی!

تو را وقتی شناختم

که [کتاب] کویر تو

را شکافتم.



● نقل تأمل براتکیز دکتر شریعتی در وصف علامه طباطبائی

● همان داریم چه مهمانی ● درگذشت صدیقه گیانفر و محمدعلی کشاورز ● فرات آیات قرآن از جنیفر گروت خواننده آمریکایی

● نظر رهبر انقلاب در مورد شهید دکتر مصطفی چمران و دکتر علی شریعتی ● کرونا این هنرمندان را گرفتار کرد

● نامه جالب یک مسلمان سیاه پوست آمریکایی به امام خمینی (ره) در چهل سال پیش ● جورج فلویید را در امریکا شهید خواندند

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: یاسر اصلانی
روابط عمومی: فاطمه محمودی

ماه نامه سایس من

«فرهنگی - هنری»

وابسته به انجمن تعلیم و تربیت اسلامی



وب سایت: www.sayesman.ir www.totayar.ir

@sayes_man



@totayar.ir



@totayar



@nashre.tahkim.khanevade



طراح جلد و صفحه بندی: فؤاد (ی.ا)

totayar@iran.ir رایان نامه

Iea.iran@iran.ir

ماهنامه «سایس من» با وابستگی به انجمن تعلیم و تربیت اسلامی، رسالت خود را در حوزه ی فرهنگ و هنر دنبال می کند. از این رو نام سایس به معنای «ادب آموزنده» را برای خود انتخاب کرده است. تا این سؤال را مدام از خود بپرسد که چه کسی به من ادب آموخت؟. سایس من کیست؟.



فهرست مطالب:

- مهمان داریم - شهید الله کرم / ۲
- مصاحبه رهبری در کیهان / ۶
- نظر علامه در مورد شریعتی / ۲۳
- عکسهای از قیام ۱۵ خرداد / ۲۷
- هنرمندان و کرونا / ۳۳
- مهمان شهید سرلک / ۳
- چمران / ۱۷
- قلم شریعتی در مورد علامه / ۲۴
- نامه ای به امام / ۲۸
- قرآن خواندن خواننده امریکایی / ۳۲
- نانسوی جورج فلویید را شهید نامید / ۳۶
- قلم چمران برای شریعتی / ۲۳

مهمان داریم چه مهمان هایی شهید الله کرم

با استقبال بی نظیر مردم از محوطه دانشگاه شهید ستاری به محل مراسم تشییع منتقل و در یک هوای نسبتاً گرم مردم با چشمان اشکبار از این شهید استقبال کردند.

فرزند شهید الله کرم به نام های زهرا و علیرضا در مراسم حضور ۲ داشتند و در حالی که پسرش لباس رزم بر تن کرده بود با خواندن اشعاری به پدرش خوش آمد گفت.

سوغات جواد به هیاتش

همچنین شهید الله کرم سال ها در محله مهرآباد جنوبی در هیات های مذهبی حضوری فعال داشت و در اولین سفرهایی که این شهید به سوریه اعزام شده بود سوغاتی برای رفقای هیاتی خود آورده بود و آن سوغاتی پرچم بزرگ سیاه رنگی بود که روی آن حک شده یا رقیه (س) که این پرچم بزرگ در این مراسم توسط دوستان هم هیاتی وی به نمایش درآمد.

مداح محمد شمس در این باره گفت: جواد به چند اشعار در وصف حضرت زهرا و رقیه سلام الله علیهما و همچنین حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) علاقه خاصی داشت و هر وقت به هیات می آمد درخواست داشت که این اشعار را بخوانم و با چه حالتی عزاداری می کرد.

این مداح محله مهرآباد جنوبی افزود: این شهید چندبار مجروح شده بود و همیشه می گفت آرزوم شهادت است و می دانست که آخر به این آرزو می رسد.

به گفته وی؛ شهید الله کرم به دوستان و مردم علاقه خاصی داشت و امروز در روز شهادت امام جعفر صادق (ع) مردم محل مهمان داشتند؛ مهمانی که پس از ۴ سال این بار پیکرش از سفر بازگشت.

پس از پایان مراسم تشییع پیکر پاک شهید جواد الله کرم برای خاکسپاری به قطعه ۵۰ بهشت زهرا (س) منتقل شد.

پیکر مطهر شهید مدافع حرم «جواد الله کرم» پس از چهار سال طی عملیات تفحص در منطقه خان طومان سوریه کشف و هویتش شناسایی شد.



مردم محله مهرآباد جنوبی (جنوب غرب پایتخت) همزمان با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) روز چهارشنبه پس از ۴ سال چشم انتظاری بار دیگر به جواد الله کرم خوش آمد گفتند.

این بار خوش آمدگویی دوستانش شکل دیگری داشت و آمده بودند با پیکرش وداع کنند.

شهید جواد الله کرم از مستشاران زبده نظامی و فرماندهان مقاومت بود که برای دفاع از حرم عمه سادات داوطلبانه به سوریه اعزام شد که هنگام حمله نیروهای تکفیری به خان طومان در جنوب غرب حلب، زمان آتش بس روز ۱۹ اردیبهشت سال ۹۵ به شهادت رسید.

مراسم تشییع این شهید با رعایت پروتکل های بهداشتی در حالی برگزار شد که خیابان های منتهی به مجموعه دانشگاه شهید ستاری مهرآباد جنوبی مملو از مردم سیاه پوش بود که با در دست داشتن گل و گلاب و همچنین همراه داشتن تصاویر این شهید به استقبال جواد الله کرم آمده بودند.

پس از دقایقی مدیحه سرایی پیکر پاک این شهید با استقبال بی نظیر مردم از محوطه دانشگاه شهید

رساندند و او را تا حرم حضرت عبدالعظیم الحسنی(ع) مشایعت کردند.

حالا که چند روزی از شهادت ابوالفضل سرلک می گذرد، تازه نام او بر سر زبان ها افتاده و بسیاری از مردم در ناباوری از چهره ای می گویند که با سابقه درخشان نظامی تاکنون گمنامانه در خط مقدم جبهه مقاومت جنگیده است. کسی که مدتها به عنوان یک مستشار نظامی زبده در سوریه به آموزش رزمندگان مقاومت مشغول بود. چند عکس و خاطره از همراهی های این فرمانده شهید مدافع حرم همه آن چیزست که از صمیمیت او با سردار شهید حاج قاسم سلیمانی و سردار قآنی فرمانده سپاه قدس به جا مانده است و حسرتی بر دل جاماندگان.

شهید مدافع حرم، ابوالفضل سرلک از یاران نزدیک سردار شهید قاسم سلیمانی و از فرماندهان زبده نظامی قرارگاه حلب سوریه بود که سابقه حضور مستشاری در عراق را هم در کارنامه عملیاتی خود داشت. او مدتی به خاطر حضور مداومش در میداين مقاومت، به همراه خانواده در سوریه سکونت داشت و سرانجام در روز ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ و با زبان روزه توسط تله انفجاری تروریست های تکفیری در شرق حلب به شهادت رسید. پیکر مطهر او در ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ همزمان با سالروز شهادت حضرت علی(ع) در زادگاهش در امین آباد شهری تشییع شد. از این شهید والامقام دو فرزند به یادگار مانده است.



شهید مدافع حرم ابوالفضل سرلک



تسنیم نوشت: در روزهایی که به علت شیوع ویروس کرونا، مردم در رعایت پروتکل های بهداشتی ناچار به برگزار نکردن بسیاری از تجمعات معمول هستند، خبر شهادت یکی از دلاورمردان مدافع حرم به گوش رسید که سال ها در سوریه دوشادوش سردار حاج قاسم سلیمانی در مقابل تکفیری ها جنگید. شهید ابوالفضل سرلک در روز ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ در سوریه به شهادت رسید در حالیکه شاید برخی از مردم در وحشت مبارزه با کرونا، ترس از تروریست ها را از یاد برده بودند و این نشان از مبارزه مداوم رزمندگان در خط مقدم جبهه مقاومت را دارد که در هر شرایطی برای دفاع از حرم اهل بیت(ع) و دفاع از اسلام سینه سپر کرده و صحنه را خالی نمی گذارند.

پیکر شهید ابوالفضل سرلک در روز پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه در سکوت وارد تهران و معراج شهدای مرکز شد بدون آنکه برای او مراسم وداعی به رسم وداع های همیشگی با شهدای مدافع حرم برگزار شود. هرچند خانواده اش که از چندی پیش به همراه ابوالفضل در سوریه زندگی می کردند برای آخرین بار با پیکرش نیز در سوریه وداع کرده بودند. و باز هم به دلیل شرایط شیوع کرونا مراسم تشییع او بدون تبلیغات رسانه ای در روز جمعه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹ مصادف با ۲۱ ماه مبارک رمضان و روز شهادت حضرت علی

یک شهید ...

همسر شهید می گفت: روز یک شنبه بود، مثل همیشه حاضر شد که برود عادت داشتم هر بار موقع خروج از خانه برایش آیه الکرسی می خواندم اما این بار موقع رفتن، امیر علی بهانه گیر شد و به خودش گفتم بخواند.

همان لحظه فکری در ذهنم آمد که ابوالفضل شاید نخواند، خودم می خوانم اما به دلیل مشغول شدن با بچه ها من هم فراموش کردم می گفت تقصیر خودم بود که شهید شد آخر این بار بدون آیه الکرسی روانه اش کرده بودم.

اینجا بود که شروع به گریه کردن. همراهانش سعی داشتند او را آرام کنند. می گفت شب قبلش خواب حاج قاسم را دیده بود. برای یکی از دوستانش خواب را تعریف کرده بود، گفت خواب دیدم حاج قاسم خودش با ماشین آمده دنبالم و میگه ابوالفضل آماده شو با هم بریم.

همسرش می گوید به ابوالفضل گفته بودم می دانم شهید می شوی اما کمی صبر کن، چون بچه ها خیلی کوچک هستند.

حتی زمانی هم که خبر شهادتش را شنیدم تعجب نکردم چون خوابش را گفته بود و می دانستم قرار است شهید بشود. اینجا بود که سکوت کرد، سکوتی عجیب و سنگین و در فکر فرو رفت، انگار رفت کنار همسر شهیدش.

دخترش کنارش آمد و او را با مادر گفتن از آن سکوت خارج کرد. زهرا با آن صورت معصومانه اش کنار مادر نشست، خیلی غمگین بود؛ چشم هایش با آدم حرف می زد.

مادرش می گفت به من خیلی وابسته است و بدون من اصلا جایی نمی رود، اما بعد از شنیدن خبر شهادت پدر خانه خودمان نیامده و خانه همسایه مان رفته است، اصلا انگار دوست ندارد خانه را بدون پدر ببیند.

می گفت زهرا بچه ای است که خیلی حرف نمی زند. بیشتر سکوت می کند، درون گراست. دوباره برگشت به دو سال قبل زمانی که قرار بود به سوریه بیایند.

می گفت زهرا اصلا دوست نداشت به اینجا بیاییم دل کندن از بچه های فامیل برایش سخت بود، سخت اینجا را پذیرفت و حدود دو سالی که اینجا بودیم مدام این را می پرسید: ماما کی می رویم؟ اما آن روزی که داشتم وسایل خانه را جمع می کردم گفت: ماما میشه برنگردیم و همین جا بمونیم.

و در ادامه اش چیزی گفت که آتش به دل همه ما زد. ماما چون نونمون تموم شده و کسی نیست برامون نون بخرد باید برگردیم ایران؟! گزارشگر اختصاصی ماهنامه سایس من : بهرامی

امروز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان است، بعدظهر بود، در خانه بودم و مشغول کارهای خانه، که صدای همهمه و گریه مردی سکوت راهرو را شکست کمی که گذشت صدای گریه ها بیشتر و بیشتر شد بیرون رفتم و متوجه شدم پدر و عموی شهید سرلک از ایران و خانواده اش از حلب به دمشق آمده اند، برای دیدن ابوالفضل

آخر چهار روزی است که او را ندیده اند، از روزی که خبر شهادتش را شنیده اند.

این ها را که دیدم هزار سوال بی جواب در ذهنم آمد؛ چه شده؟ چگونه شهید شده؟ همسرش کدام است؟ آیا بچه هم دارد؟

و سؤالات دیگری که پشت هم از ذهنم عبور می کرد. آمده بودند امشب را اینجا بمانند که علاوه بر دیدار در معراج الشهداء، با پرواز فردا به همراه شهیدشان به ایران برگردند.

ظاهر پدر نشان می داد که در همین ایام کوتاه شنیدن خبر شهادت تک پسرش چقدر شکسته شده است.

بعد از گذشت زمانی به محلی که برای سکونت آنها در نظر گرفته شده بود رفتند، طبقه بالای ما ساکن شدند.

با چند نفر دیگر تصمیم گرفتیم به دیدنشان برویم، تا علاوه بر دیدار جواب آن همه سوال را هم پیدا کنم.

وقتی وارد خانه شدیم همسرش را دیدم، آرام نشسته بود در کنار چند نفر از دوستانش که از حلب همراه او آمده بودند.

خیلی دوست داشتم سر صحبت باز شود. اما سکوت عجیب و سنگینی غالب شده بود، کسی سخن نمی گفت همه ساکت بودند تا اینکه پسر بچه ای، حدود سه چهار سال وارد شد و همسر شهید را مادر خطاب کرد، اینجا بود که فهمیدم بچه دارد و همین بهانه خوبی برای سوال شد همسر شهید گفتند دو تا بچه دارند زهرا هشت ساله و امیر علی سه ساله.

حدود دو سالی است که حلب زندگی می کردند. می گفت بودن در ایران بدون ابوالفضل برای من و بچه ها سخت بود، برای همین تصمیم گرفتیم همراهشان در اینجا باشیم.

دقیقا یک ماه بود که از ایران آمده بودیم که ابوالفضل شهید شد. (عید را ایران بودند)

از علاقه شدید مادر شهید به او می گفت که موقع آمدن از ایران چقدر بی تاب او شده بود و الان با شنیدن خبر شهادتش شاید نتواند تاب بیاورد، شاید می دانست که آخرین دیدارش با ابوالفضل است.

همان لحظه فکری در ذهنم آمد که ابوالفضل شاید نخواند، خودم می خوانم اما به دلیل مشغول شدن با بچه ها من هم فراموش کردم .

می گفت تقصیر خودم بود که شهید شد آخر این بار بدون آیه الکرسی روانه اش کرده بودم .

مباحثه آیت‌الله خامنه‌ای

با دکتر شریعتی درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع)

آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی دوست دیرین و ایام وی ادامه داد: قبل از انقلاب یک بار شریعتی را در جایی دیدم که پدر ایشان هم حضور داشتند. دکتر در سخنانی دردهای جامعه را برای جمع یادآوری کرد. پدر ایشان بعد از سخنرانی به او گفت: همه درد ها را گفتید اما درمان را نگفتید. دکتر شریعتی پاسخ داد: من درد را گفتم تا مردم خودشان درپی درمان باشند.

آیت‌الله شبیری زنجانی با بیان خاطره دیگری از علی شریعتی گفت: یک روز به اتفاق مهدی کلهر به حسینیه ارشاد رفتیم که دکتر به اتفاق چند تا از هنرورزان علاقه‌مند شریعتی، تئاتر ابوذرا به نمایش گذاشتند. آقای کلهر به شریعتی گفت: چون مردم با هنر نمایش و فیلم آشنا نیستند شما با نمایش ابوذرا آن‌ها را ترغیب به رفتن به سینما می‌کنید. دکتر پاسخ داد: شما کاری کنید که سینمایی‌ها را به حسینیه بکشانید.

وی در پایان خاطرنشان کرد: در آن جلسه به دکتر شریعتی گفتم که آقای تهیه‌کننده‌ای در سینما هست که علاقه‌مند است که در کار سینمایی مذهبی مشارکت کند شما با او ارتباط برقرار کنید که دکتر گفت: من با سینماگران ملاقات نکرده مرا متهم به بی‌دینی می‌کنند. وای به حالی که با سینماگران ارتباط برقرار کنم.

خبرگزاری فارس: جبار رسولی

رهبر انقلاب گفتند: یک روز در تهران در پیاده‌رو داشتم می‌رفتم، دکتر شریعتی مرا دید و صدا زد و با اشاره به مباحثه قبلی‌مان گفت: آقای خامنه‌ای! من تحقیق کردم، سخن شما درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع) درست است.

آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی دوست دیرین و ایام جوانی حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس با توجه ۲۹ خرداد سالروز درگذشت علی شریعتی گفت: من در جلسه‌ای قبل از اینکه دکتر شریعتی به خارج از کشور بروند با مقام معظم رهبری نزد دکتر علی شریعتی رفتیم. در این دیدار سایر گروه‌های مذهبی هم بودند بحث‌ها داغ شد من و رهبر انقلاب پاسخگوی شبهات و نظرات گروه‌ها شدیم. بعد از جلسه رهبر انقلاب فرمودند: «امروز حضور داشتید کمکم کردید. جلسه قبل خودم تنها بودم کمی برام سخت بود پاسخگوی سؤالات فراوان باشم».

آیت‌الله شبیری گفت: رهبر انقلاب برای من نقل کردند زمانی من به اتفاق هاشمی رفسنجانی و دکتر علی شریعتی درباره خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (ع) بحث کردیم. دکتر در آن جلسه مطرح کرد که حضرت رسول بحث ولایت حضرت امیر (ع) را مطرح نکردند، بلکه در واقعه غدیر، حضرت رسول (ص) به مردم یادآوری کردند که اگر نمی‌خواهید گمراه شوید حضرت امیر (ع) را پیشوا قرار دهید. اما رهبری این سخن دکتر شریعتی را رد کردند.

آیت‌الله شبیری زنجانی به نقل از رهبر انقلاب ادامه داد: یک روز در تهران در پیاده‌رو داشتم می‌رفتم که دکتر شریعتی مرا دید، نزدیک آمد و گفت: آقای خامنه‌ای من تحقیق کردم، سخن شما درباره موضوع غدیر درست است.

مصاحبه رهبر انقلاب درباره دکتر شریعتی

طرفداران و مخالفان اوست؛ یعنی از شگفتی‌های زمان و شاید از شگفتی‌های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی هم‌دستی با هم کرده‌اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست.

مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می‌کنند و این موجب می‌شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی‌گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی‌کنم که این اشتباهات کوچک بود؛ اما ادعا می‌کنم که در کنار آنچه ما اشتباهات شریعتی می‌توانیم نام گذاریم، چهره شریعتی از برجستگی‌ها و زیبایی‌هایی هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگی‌هایش را نبینیم. من فراموش نمی‌کنم که در اوج مبارزات که می‌توان گفت که مراحل پایانی قال و قیل‌های مربوط به شریعتی محسوب می‌شد، امام ضمن صحبتی بدون اینکه نام از کسی ببرند، اشاره‌ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت‌هایی که در اطراف او هست. نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود.

در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند، این‌چنین بیان کرده بودند: (چیزی نزدیک به این مضمون) به خاطر چهار تا اشتباه در کتاب‌هایش بگوئیم، این صحیح نیست. این دقیقاً نشان می‌داد موضع درست را مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت دکتر شریعتی، ممکن بود او اشتباهاتی بعضاً در مسائل اصولی و بنیانی تفکر اسلامی داشته باشد؛ مثل توحید، یا نبوت یا مسائل دیگر؛ اما این نباید موجب می‌شد که ما شریعتی را با همین نقاط منفی فقط بشناسیم.

در او محسنات فراوانی هم وجود داشت که البته مجال نیست که الان من این محسنات را بگویم، برای اینکه در دو مصاحبه دیگر درباره برجستگی‌های دکتر مطالبی

رهبر معظم انقلاب در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان که در پنجمین سال درگذشت مرحوم شریعتی انجام شده است، می‌فرماید: به‌خلاف آنچه گفته می‌شود، شریعتی نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می‌گفت که روحانیت یک ضرورت است به گزارش خبرگزاری فارس، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در پنجمین سال درگذشت علی شریعتی، در مصاحبه با روزنامه کیهان به بررسی آرا و اندیشه‌های شریعتی و ابعاد شخصیتی وی پرداختند. این مصاحبه در ۳۰ خرداد رهبر معظم انقلاب در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان که در پنجمین سال درگذشت مرحوم شریعتی انجام شده است، می‌فرماید: به‌خلاف آنچه گفته می‌شود، شریعتی نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می‌گفت که روحانیت یک ضرورت است به گزارش خبرگزاری فارس، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در پنجمین سال درگذشت علی شریعتی، در مصاحبه با روزنامه کیهان به بررسی آرا و اندیشه‌های شریعتی و ابعاد شخصیتی وی پرداختند. این مصاحبه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ انجام شده است.

با توجه به اینکه شما با دکتر شریعتی سابقه صمیمیت* دوستی داشتید و با او از نزدیک آشنا بودید، آیا تمایل دارید در مورد چهره و شخصیت او با ما مصاحبه کنید؟

بله من حرفی ندارم که درباره شخصیت شریعتی و معرفی شخصی از جوانب این انسانی که برای مدت‌های مدیدی مرکز و محور گفت‌وگوها و قال‌وقیل‌های زیادی بوده، آشنایی‌های خودم را تا حدودی که در این فرصت می‌گنجد، بیان کنم.

به نظر من شریعتی به‌خلاف آنچه که همگان تصور می‌کنند، چهره‌ای همچنان مظلوم است و این به‌دلیل

گفته‌ام. این درباره مخالفان.

چهره شریعتی در میان این موافقان و این مخالفان چهره مظلومی است و اگر من بتوانم در این باره یک رفع ظلمی بکنم، به مقتضای دوستی و برادری دیرینی که با او داشتم، حتما ابایی ندارم.

عده‌ای معتقدند که معمولاً شخصیت‌ها از دور یا پس از * مرگ مبالغه‌آمیز و افسانه‌ای جلوه می‌کنند. آیا به نظر شما در مورد شریعتی نیز می‌توان این نظر را صادق دانست و آیا چهره او نیز دستخوش چنین آفتی شده است؟

– البته من تصدیق می‌کنم که بخشی از شخصیت شریعتی مبالغه‌آمیز و افسانه‌آمیز جلوه می‌کند در میان قشری از مردم، اما متقابلاً بخش‌های ناشناخته‌ای از شخصیت شریعتی هم وجود دارد. شریعتی را ممکن است به عنوان یک فیلسوف، یک متفکر بزرگ، یک بنیانگذار جریان اندیشه مترقی اسلام، معرفی کنند. این‌ها همان‌طور که اشاره کردید، افسانه‌آمیز و مبالغه‌آمیز است و چنین تعبیراتی در خصوص مرحوم دکتر شریعتی صدق نمی‌کند. اما متقابلاً شریعتی یک چهره پرسوز پی‌گیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماعی رنج می‌برد و کوشش می‌کرد تا اسلام را به‌عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بعد از شخصیت شریعتی آن‌چنان که باید و شاید شناخته نشده است و روی این بخش وجود او تکیه نمی‌شود. می‌بینید که اگر از یک بعد از سوی قشری از مردم شریعتی چهره‌اش مبالغه‌آمیز جلوه می‌کند، باز بخش دیگری از شخصیت او و گوشه دیگری از چهره او حتی ناشناخته و تاریک باقی مانده است. بنابراین می‌توانم در پاسخ شما بگویم: بله، به صورت مشروط در مورد شریعتی هم این بیماری وجود داشته است؛ اما نه به صورت کامل و قسمت‌هایی از شخصیت او آن‌چنان که باید هم حتی شناخته نشده است.

نقش دکتر شریعتی در آغازگری‌ها چه بود؟ آیا او را * می‌توان در این مورد با اقبال و سیدجمال مقایسه کرد؟

– البته شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او

اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود، بلکه حتی کوبنده‌تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او به‌جای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند، در مقابل مخالفان صف‌آرایی‌هایی کردند و در اظهاراتی نسبت به شریعتی، سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه دهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهاتی را از او نپذیرند. یعنی سعی کردند اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی و فلسفی اسلام دارند، در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در حقیقت شریعتی را سنگری کردند برای کوبیدن روحانیت یا کلا متفکران اندیشه بنیانی و فلسفی اسلام.

خود این منش و موضع‌گیری کافی است که عکس‌العمل‌ها را مقابل شریعتی تندتر و شدیدتر و مخالفان او را در مخالفت حریص‌تر کند.

بنابراین، من امروز می‌بینم کسانی که به نام شریعتی و به‌عنوان دفاع از او درباره شریعتی حرف می‌زنند، کمک می‌کنند تا شریعتی را هرچه بیشتر منزوی کنند. متأسفانه به نام رساندن اندیشه‌های او یا به نام نشر آثار او یا به عنوان پیگیری خط و راه او، فجایعی در کشور صورت می‌گیرد. فراموش نکرده‌ایم که یک مشت قاتل و تروریست به نام «فرقان‌ها» خودشان را دنباله‌روی خط شریعتی می‌دانستند.

آیا شریعتی به‌راستی کسی بود که طرفدار ترور شخصیتی مثل شهید مطهری باشد؟ او که خودش را همواره علاقه‌مند به مرحوم مطهری و بلکه مرید او معرفی می‌کرد. من خودم از او این مطلب را شنیده‌ام. در یک سطح دیگر، کسانی که امروز در جنبه‌های سیاسی و مقابل یک قشری یا جریان‌ی قرار گرفته‌اند، خودشان را به شریعتی منتسب می‌کنند از آن جمله هستند بعضی افراد خانواده شریعتی.

این‌ها در حقیقت از نام و از عنوان و از آبروی قیمتی شریعتی دارند سوءاستفاده می‌کنند برای مقاصد سیاسی و این طرفداری و جانبداری است که یقیناً ضربه‌اش به شخصیت شریعتی کمتر از ضربه مخالفان شریعتی نیست. مخالفان را می‌شود با تبیین و توضیح روشن کرد. می‌شود با بیان برجستگی‌های شریعتی، آنها را متقاعد کرد و اگر در میان مخالفان معاندی وجود دارد او را منزوی کرد. اما این‌گونه موافقان را به هیچ وسیله‌ای نمی‌شود از جان شریعتی و از سر شریعتی دور کرد؛ بنابراین من معتقدم

و جریان سوم، جریان روشنفکری در ایران بود. این سه جریان فکری اسلامی را سیدجمال در سطح جهان اسلام به وجود آورد. او مطرح‌کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است.

این را نمی‌شود دست‌کم گرفت و سیدجمال را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد. در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد، قبل از سیدجمال چیزی به نام سلطه استعماری برای مردم مسلمان حتی شناخته شده نبود. او کسی بود که در ایران، در مصر، در ترکیه، در هند، در اروپا کلاً در خاورمیانه در آسیا و در آفریقا سلطه سیاسی مغرب زمین را مطرح و معنا کرد و مردم را به این فکر انداخت که چنین واقعیتی وجود دارد و شما می‌دانید آن زمان، آغاز عمر استعمار بود چون استعمار در اول نشرش در این منطقه اصلاً شناخته شده نبود و سیدجمال اولین کسی بود که آن را شناساند. اینها را نمی‌شود دست‌کم گرفت.

مبارزات سیاسی سیدجمال چیزی است که قابل مقایسه با هیچ‌یک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سیدجمال حرکت کردند نیست. البته در زمان کنونی جنبش امام خمینی (ره) از نظر ما با اینکه دنباله حرکت سیدجمال است، اما به مراتب جست بالاتری از حرکت سیدجمال دارد. در این تردیدی نیست؛ اما حرکت فکری و روشنفکری و سیاسی تبلیغی دکتر شریعتی را به هیچ‌وجه نمی‌توان حتی مقایسه کرد با حرکت سیدجمال و اما اقبال، اقبال نیز آغازگر دو جریان بود. یک جریان جریان رهایی از فرهنگ غربی و بازگشت به فرهنگ خودی اسلامی و بهتر بگوییم، فرهنگ خود شرقی.

و این همان چیزی است که بعدها به صورت تعبیری از قبیل غرب‌زدگی و امثال آن در ایران مطرح شده است. شما می‌دانید آن چیزی که دکتر شریعتی به صورت بازگشت به خویش‌نظمی مطرح می‌کند، که این یکی از عمده‌ترین مسائلی است که او می‌گوید، این است که در سال ۱۹۳۰ (بلکه قبل از ۳۰، ۲۵ - ۱۹۲۰) به وسیله اقبال در هندوستان مطرح شد، یعنی کتاب‌های اقبال، شعرهای فارسی اقبال که هم‌ه‌اش مربوط به بازگشت به خود اسلامی و من اسلامی و من شرقی، این را در ضمن هزارها بیت شعر، اقبال لاهوری در مثلاً چهل سال قبل از اینکه دکتر شریعتی امثال این را بیان کنند، بیان کرده و ملتی

آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آن‌چنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچ‌کدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند، در قالب واژه‌ها و تعبیراتی که برای نسل امروز ما یا بهتر بگوییم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می‌داد، گیرایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند و جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند.

شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سؤال‌ها و روشن کردن نقاط، مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. اگر کسی چنین مقایسه‌ای بکند، ناشی از این است که اقبال و سیدجمال را به درستی شناخته است.

اتفاقاً در یکی از جلسات یادبود مرحوم دکتر، شاید چهلم او بود در مشهد سخنرانی کرد و او را حتی از سیدجمال و از کواکبی و از اقبال و اینها هم برتر خواند؛ بلکه با آنها غیرقابل مقایسه هم دانست.

همان وقت هم این اعتراض در ذهن کسانی که شریعتی را به درستی می‌شناختند پدید آمد؛ زیرا تعریف از شریعتی به معنای این نیست که ما پیشروان اندیشه مترقی اسلام را تحقیر کنیم.

سیدجمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد، کسی بود که مسأله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم به وجود آورد.

کاری که سیدجمال کرد سه جریان به وجود آورد در دنیا: یک جریان، جریان اندیشه مترقی در هند که بیشترین جریان‌های مترقی اسلام است.

جریان دیگر، آن جریان اندیشه مترقی در مصر بود که آن هم به وسیله سیدجمال به وجود آمد و شما می‌دانید جریان مترقی در مصر، منشأ پیدایش جنبش‌های عظیم آزادی‌خواهانه در آفریقا شد. نه فقط مصر را به سطحی از بینش نوین اسلام رساند، بلکه نهضت‌های مراکش و الجزایر، کلاً شمال آفریقا، ریزه‌خوار خوان حرکت سیدجمال بوده است. یک چنین حرکت عظیمی را سیدجمال در مصر به وجود آورد و کلاً خاورمیانه.

و جریان سوم، جریان روشنفکری در ایران بود. این سه

را در این مورد بیان کنید؟

- اتفاقاً این از آن بخش‌های ناشناخته چهره و شخصیت دکتر است که قبلاً اشاره کردم بعضی از نقطه نظرها و گوشه‌های شخصیت او ناشناخته است و این یکی از آنهاست. اول من یک خاطره‌ای را برای شما نقل می‌کنم و بعد پاسخ شما را می‌دهم.

در سال ۱۳۴۹ در مشهد، در یک مجمعی از طلاب و فضایی مشهد، من درس تفسیر می‌گفتم. در این درس تفسیر یک روز راجع به روحانیت صحبت کردم و نظراتی را که در مورد بازسازی روحانیت یعنی جامعه روحانیت وجود داشت به صورت فرض و احتمال مطرح کردم، گفتم چهارنظر وجود دارد. یک؛ حذف روحانیت به کلی، یعنی اینکه اصلاً روحانیتی نمی‌خواهیم.

دو؛ قبول روحانیت به همین شکلی که هست با همین نظام و سازمان کنونی قبولش کنیم و هیچ اصلاحی را در آن ندانیم.

سه؛ تبدیل به کلی، یعنی اینها و روحانیت کنونی را برداریم، یک روحانیت جدید بیاوریم و به جای این روحانیت، با شرایط لازم و مقرری که برایش می‌پسندیم روحانیت جدید بنیانگذاری کنیم.

و چهار؛ اصلاً همان چیزی که هست، بحث کردم روی مسأله و صحبت کردم. البته طبیعی است که من آن سه نظر اول را رد می‌کردم و با ارایه دلیل و به نظر چهارم معتقد بودم.

همان اوقاتی بود که تازه زمزمه‌هایی علیه دکتر شریعتی بلند شده بود و گفته می‌شد که دکتر شریعتی راجع به افکار شریعت کم‌عقیده است یا بی‌عقیده است یا نسبت به روحانیت علاقه‌ای ندارد و از این قبیل تعبیرات. جلسه‌ای داشتیم همان روزها با دکتر شریعتی من برای او نقل کردم که من در جلسه درس‌مان این مطلب را بیان می‌کردم، با علاقه فراوانی گوش می‌داد. من برایش گفتم. گفتم بله، یکی اینکه نفی روحانیت به کلی، که گفت این غلط است.

دوم اثبات همین روحانیت موجود به کلی، که هیچ تغییری در او وارد نکنیم. گفت: این هم که غلط است.

سوم اینکه تبدیل کنیم روحانیت را باز به کلی، یعنی این روحانیت را کلاً برداریم یک روحانیت دیگر جای او بگذاریم، با شرایط لازم. تا این قسمت سوم را گفتم

را با این شعرها به وجود آورده و آن ملت پاکستان است؛ یعنی یک منطقه جغرافیایی به وجود آورده است.

این یک کار بوده که اقبال آغازگر آن بود و این کار بسیار عظیمی است.

کار دوم اقبال همین مسأله ایجاد یک قطعه جغرافیایی به نام اسلام است و یک ملت به نام اسلام و تشکیل دولت پاکستان است. اول کسی که مسأله کشوری به نام پاکستان و ملتی در میان شبه قاره به نام ملت مسلمان را مطرح کرد اقبال بود.

من به وضعیت کنونی پاکستان و سرنوشتی که بعد از اقبال، یعنی بعد از رهبران و بنیانگذاران پاکستان کلاً به وجود آمد، کاری ندارم، به جذب شدنش به استعمار و وابستگی‌های استعماری‌اش کاری ندارم؛ اما به مجاهدات اقبال و فلسفه و بیان اقبال در این مورد کار دارم. این یک حرکت جدید بود. یعنی او ثابت کرد که مسلمان‌ها به معنای واقعی واژه ملت، یک ملت هستند در شبه قاره که این مسأله را می‌توانید در بیانات اقبال، مکاتبات اقبال، که من یک بخش از آنها را در این کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هند آورده‌ام، ملاحظه کنید که اقبال آغازگر چنین اندیشه‌ای بود.

و می‌دانید این چقدر اهمیت دارد، چقدر بزرگ است. این را نباید دست کم گرفت. البته دکتر شریعتی را هیچ‌وقت کوچک نمی‌شماریم؛ اما نمی‌توانیم دکتر را مقایسه کنیم با این‌گونه چهره‌ها و این‌گونه شخصیت‌ها و به همین دلیل هم بود که دکتر شریعتی خودش را «کوچه کبدال» اینها می‌دانست. مرید واقعی و شاگرد از دور اقبال می‌دانست و شما نگاه کنید سخنرانی‌های دکتر در مورد اقبال که چند سخنرانی بود که یک‌جا چاپ شده است به نام «اقبال» و ببینید چطور عاشقانه و مریدانه درباره اقبال حرف می‌زند.

کسی که از زبان دکتر آن حرف‌ها را می‌شنود. برایش روشن می‌شود که این‌گونه مقایسه‌ها درست نیست.

درباره رابطه عاطفی و فکری شریعتی با روحانیت و * روحانیون نظرات گوناگون و متفاوت و بعضاً مغرضانه‌ای عرضه شده است. آیا شما می‌توانید به‌عنوان یک روحانی که با دکتر دوست و در بسیاری موارد هم‌فکر بوده حقیقت را در این مورد بیان کنید؟

بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲ از آن سال در اثر تماس‌هایی که دکتر با چهره‌هایی از روحانیت به خصوص روحانیون جوان گرفت، کلاً عقیده‌اش عوض شد. یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می‌کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی نه فقط معتقد به روحانیت، بلکه معتقد به روحانیون نیز بود و معتقد بود که اکثریت روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقعاً هست.

البته با روحانیونی که می‌فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصاً به امام خمینی (ره) بسیار علاقه‌مند و ارادتمند بود.

گروه‌های چپ و شبه‌چپ امروز سعی می‌کنند؛ شریعتی * را قطب و پیشوای خود معرفی کنند، از طرفی گروه‌های سیاسیون غربگرا و یا به اصطلاح رایج «لیبرال» نیز شریعتی را ملک مطلق خود می‌دانند. آیا شما می‌توانید مشکلی که از این دو ادعا حاصل می‌شود را حل کنید.

- مشکل را خود این دو ادعا حل می‌کند زیرا که هر کدام دیگری را تخطئه می‌کند و بنابراین نتیجه می‌گیریم نه ملک طلق لیبرال‌هاست و نه قطب و محور چپ‌ها و شبه‌چپ‌ها، اما در مورد چپ‌ها باید بگویم صریحاً و قاطعاً شریعتی جزو شدیدترین و قاطع‌ترین عناصر ضدچپ و ضد مارکسیسم بود. آن روزی که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و کتاب مواضع ایدئولوژیک تازه‌شان چاپ شد و در اختیار این و آن قرار گرفت، که هم من دیده بودم و هم مرحوم دکتر جلسه‌ای داشتیم در مشهد یک نفری از مواضع جدید مجاهدین که مارکسیستی بود دفاع می‌کرد.

شریعتی آن شخص را چنان کوبید در آن جلسه‌ای که برای من حتی تعجب‌آور بوده که شریعتی اینقدر ضد چپ است و شما آثارش را بخوانید، مقابله و مخالفت او را با اندیشه چپ و مارکسیستی و اصول تعلیمات مارکسیستی به روشنی درمی‌یابید. بنابراین هرکس و هر چپ‌گرایی (اگرچه زیر نام اسلام) اگر امروز شریعتی را از خودش بداند، یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است. همچنین مجاهدی که امروز شریعتی را از خودش بداند یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است.

شریعتی ناگهان گفت: اوه، اوه، این از همه بدتر است. توجه می‌کنید! گفت این از همه بدتر است. از همه خطرناک‌تر است، این از همه استعماری‌تر است و رسیدیم به نظر چهارم که آن اصلاح روحانیت موجود بود گفت بله این نظر خوبی است.

شریعتی به‌خلاف آنچه گفته می‌شود درباره او و هنوز هم عده‌ای خیال می‌کنند، نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می‌گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند، یقیناً از یک آب‌شخور استعماری تغذیه می‌شود. این‌ها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جزو معارف قطعی شریعتی بود، اما در مورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد، به‌طور کامل عمل نمی‌کنند.

در اینجا هم یک خاطره‌ای نقل می‌کنم برای شما در سال ۴۷ یعنی سال آخر عمر جلال آل احمد، مرحوم آل احمد آمد مشهد، یک جلسه مشترکی داشتیم، من بودم، آل احمد بود، مرحوم شریعتی بود و عده‌ای هم از دوستان مشهدی ما بودند.

بحث درباره روحانیون شد، به مناسبت حضور من در جلسه شاید هر کسی یک چیزی می‌گفت. شریعتی یک مقداری انتقاد کرد، مرحوم آل احمد به شریعتی گفت شما چرا (البته با تعبیر حوزه علمیه می‌گفتند نه روحانیت) از حوزه علمیه اینقدر انتقاد می‌کنی، بیا از روشنفکران خودمان انتقاد کن و مرحوم آل احمد یک دو سه جمله درباره انتقاد و تعرض به روشنفکران گفت، مرحوم دکتر شریعتی پاسخی داد که از آن پاسخ هم می‌شود درست نقطه نظر او را نسبت به روحانیت و روحانیون فهمید.

او گفت علت اینکه من از روحانیت انتقاد می‌کنم، از حوزه علمیه انتقاد می‌کنم این است که ما از حوزه علمیه انتظار و توقع داریم از روشنفکر جماعت، هیچ توقعی نداریم، نهادی که ولادتش در آغوش فرهنگ غربی بوده، این چیزی نیست که ما در او انتظار داشته باشیم.

اما روحانیت یک نهاد اصیلی هست و ما از روحانیت زیاد انتظار داریم و چون آن انتظارات عمل نمی‌شود، به همین دلیل است که انتقاد می‌کنم. او معتقد بود که روحانیون به آن رسالت به‌طور کامل عمل نمی‌کنند. بر این اعتقاد

نگفته است.

همین مجاهدین که امروز طرفداری از دکتر شریعتی می‌کنند. اینها در سال ۵۱ و ۵۲ جزو سخت‌ترین مخالفین شریعتی بودند. خوب امروز چطور می‌توانند شریعتی را قطب خودشان بدانند.

اما لیبرال‌ها، البته عده‌ای از عناصر وابسته به نهضت آزادی یا عناصر سیاسی میانه، که خیلی اهل خطر کردن و در مبارزات جدی وارد شدن، نبودند، این‌ها به خاطر امکاناتی که داشتند خانه‌ای داشتند، باغ بیرون شهری داشتند، تشکیلاتی داشتند و شریعتی را دعوت می‌کردند و عده‌ای را هم با او دعوت می‌کردند.

ایشان هم در اوقاتی که سخنرانی نداشت در منزل این‌ها و با استفاده از امکانات این‌ها برای ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، کم‌تر یا بیشتر جلسه داشت و صحبت می‌کرد، این ارتباطات را شریعتی با این لیبرال‌ها داشت.

البته بیشتر امکانات را بعضی از بازاریان وابسته به این جریان سیاسی به اصطلاح لیبرال فراهم می‌کردند و بهره‌بردارهای جمعی و سیاسی و فکری را خود آن سیاسی‌های لیبرال انجام می‌دادند.

حقیقت این است که شریعتی وابسته به اینها به هیچ وجه نبود.

امروز هم اگر بود با آنها میانه‌ای نداشت، بلکه فقط از امکاناتی که در اختیار آنها بود استفاده می‌کرد.

امروز هر گروهی این امکان را دارد که بگوید یار شریعتی من بودم، هم فکر شریعتی بودم، شریعتی مال من بود.

اما خوب باید دید چقدر این حرف قابل قبول است. نه مارکسیست‌ها و نه گروه دیگر هیچ کدام با شریعتی حتی هم خونی فکری و رابطه خویشاوندی فکری هم نداشتند.

اگر شریعتی را مرحله تازه‌ای از رشد اندیشه اسلامی و * در عرصه ذهنیت ایران می‌بینید مرحله بعد از او را چه می‌دانید؟

- البته من شریعتی را به صورت یک مرحله می‌توانم قبول کنم. به این معنا که، همین‌طور که قبلاً گفتم او کسی بود که اندیشه‌های مطرح شده در جامعه را با زبان درستی با یک سلطه ویژه بر فرهنگ رایج آن نسل می‌توانست بیان کند، به این معنا که خود او هیچ ابتکاری نداشت. به هیچ وجه قبول ندارم، بلکه خود او ابتکارهای زیادی داشت

مسائل جدیدی داشت، اما به معنای درست کلمه، شریعتی یک مرحله بود، مرحله بعدی این است که بیاییم آن مسائلی را که شریعتی با استفاده از آشنایی‌های خودش با فرهنگ اسلام فهمیده و ارائه داده بود با اصول اساسی فلسفی مکتب اسلام بیامیزیم و منطبق کنیم.

آنچه به دست خواهد آمد به نظر من مرحله جدیدی است که می‌تواند برای نسل ما مفید باشد، به تعبیر بهتر بیاییم شریعتی را با مطهری بیامیزیم.

شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی‌های شریعتی با بتون‌آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم، آن به نظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد. ۱۳۶۰ انجام شده است.

با توجه به اینکه شما با دکتر شریعتی سابقه صمیمیت * دوستی داشتید و با او از نزدیک آشنا بودید، آیا تمایل دارید در مورد چهره و شخصیت او با ما مصاحبه کنید؟

- بله من حرفی ندارم که درباره شخصیت شریعتی و معرفی شخصی از جوانب این انسانی که برای مدت‌های مدیدی مرکز و محور گفت‌وگوها و قال‌وقیل‌های زیادی بوده، آشنایی‌های خودم را تا حدودی که در این فرصت می‌گنجد، بیان کنم.

به نظر من شریعتی به خلاف آنچه که همگان تصور می‌کنند، چهره‌ای همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست؛ یعنی از شگفتی‌های زمان و شاید از شگفتی‌های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی هم‌دستی با هم کرده‌اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست.

مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می‌کنند و این موجب می‌شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی‌گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی‌کنم که این اشتباهات کوچک بود؛ اما ادعا می‌کنم که در کنار آنچه ما اشتباهات شریعتی می‌توانیم نام گذاریم، چهره شریعتی از برجستگی‌ها و زیبایی‌هایی هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگی‌هایش را نبینیم. من فراموش نمی‌کنم که در اوج مبارزات که می‌توان گفت که مراحل پایانی قال و قیل‌های مربوط به شریعتی محسوب می‌شد، امام ضمن

آیا شریعتی به‌راستی کسی بود که طرفدار ترور شخصیتی مثل شهید مطهری باشد؟ او که خودش را همواره علاقه‌مند به مرحوم مطهری و بلکه مرید او معرفی می‌کرد. من خودم از او این مطلب را شنیده‌ام. در یک سطح دیگر، کسانی که امروز در جنبه‌های سیاسی و مقابل یک قشری یا جریانی قرار گرفته‌اند، خودشان را به شریعتی منتسب می‌کنند از آن جمله هستند بعضی افراد خانواده شریعتی. این‌ها در حقیقت از نام و از عنوان و از آبروی قیمتی شریعتی دارند سوءاستفاده می‌کنند برای مقاصد سیاسی و این طرفداری و جانبداری است که یقیناً ضربه‌اش به شخصیت شریعتی کمتر از ضربه مخالفان شریعتی نیست. مخالفان را می‌شود با تبیین و توضیح روشن کرد. می‌شود با بیان برجستگی‌های شریعتی، آنها را متقاعد کرد و اگر در میان مخالفان معاندی وجود دارد او را منزوی کرد. اما این‌گونه موافقان را به هیچ وسیله‌ای نمی‌شود از جان شریعتی و از سر شریعتی دور کرد؛ بنابراین من معتقدم چهره شریعتی در میان این موافقان و این مخالفان چهره مظلومی است و اگر من بتوانم در این باره یک رفع ظلمی بکنم، به مقتضای دوستی و برادری دیرینی که با او داشتم، حتماً ابایی ندارم.

عده‌ای معتقدند که معمولاً شخصیت‌ها از دور یا پس از * مرگ مبالغه‌آمیز و افسانه‌ای جلوه می‌کنند. آیا به نظر شما در مورد شریعتی نیز می‌توان این نظر را صادق دانست و آیا چهره او نیز دستخوش چنین آفتی شده است؟

البته من تصدیق می‌کنم که بخشی از شخصیت شریعتی مبالغه‌آمیز و افسانه‌آمیز جلوه می‌کند در میان قشری از مردم، اما متقابلاً بخش‌های ناشناخته‌ای از شخصیت شریعتی هم وجود دارد. شریعتی را ممکن است به عنوان یک فیلسوف، یک متفکر بزرگ، یک بنیانگذار جریان اندیشه مترقی اسلام، معرفی کنند. این‌ها همان‌طور که اشاره کردید، افسانه‌آمیز و مبالغه‌آمیز است و چنین تعبیراتی در خصوص مرحوم دکتر شریعتی صدق نمی‌کند. اما متقابلاً شریعتی یک چهره پرسوز پی‌گیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماع رنج می‌برد و کوشش می‌کرد تا اسلام را به‌عنوان یک تفکر زندگی

مصحبتی بدون اینکه نام از کسی ببرند، اشاره‌ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت‌هایی که در اطراف او هست. نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود.

در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند، این‌جور بیان کرده بودند: (چیزی نزدیک به این مضمون) به‌خاطر چهار تا اشتباه در کتاب‌هایش بگوئیم، این صحیح نیست. این دقیقاً نشان می‌داد موضع درست را مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت دکتر شریعتی، ممکن بود او اشتباهاتی بعضاً در مسائل اصولی و بنیانی تفکر اسلامی داشته باشد؛ مثل توحید، یا نبوت یا مسائل دیگر؛ اما این نباید موجب می‌شد که ما شریعتی را با همین نقاط منفی فقط بشناسیم.

در او محسنات فراوانی هم وجود داشت که البته مجال نیست که الآن من این محسنات را بگوئیم، برای اینکه در دو مصاحبه دیگر درباره برجستگی‌های دکتر مطالبی گفته‌ام. این درباره مخالفان.

اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود، بلکه حتی کوبنده‌تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او به‌جای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند، در مقابل مخالفان صف‌آرایی‌هایی کردند و در اظهاراتی نسبت به شریعتی، سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه دهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهاتی را از او نپذیرند. یعنی سعی کردند اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی و فلسفی اسلام دارند، در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در حقیقت شریعتی را سنگری کردند برای کوبیدن روحانیت. یا کلاً متفکران اندیشه بنیانی و فلسفی اسلام

خود این منش و موضع‌گیری کافی است که عکس‌العمل‌ها را مقابل شریعتی تندتر و شدیدتر و مخالفان او را در مخالفت حریص‌تر کند

بنابراین، من امروز می‌بینم کسانی که به نام شریعتی و به‌عنوان دفاع از او درباره شریعتی حرف می‌زنند، کمک می‌کنند تا شریعتی را هرچه بیشتر منزوی کنند

متأسفانه به نام رساندن اندیشه‌های او یا به نام نشر آثار او یا به عنوان پیگیری خط و راه او، فجایعی در کشور صورت می‌گیرد. فراموش نکرده‌ایم که یک مشت قاتل و تروریست به نام «فرقان‌ها» خودشان را دنباله‌روی خط شریعتی می‌دانستند.

سیدجمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد، کسی بود که مسأله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم به وجود آورد.

کاری که سیدجمال کرد سه جریان به وجود آورد در دنیا: یک جریان، جریان اندیشه مترقی در هند که بیشترین جریان‌های مترقی اسلام است.

جریان دیگر، آن جریان اندیشه مترقی در مصر بود که آن هم به وسیله سیدجمال به وجود آمد و شما می‌دانید جریان مترقی در مصر، منشأ پیدایش جنبش‌های عظیم آزادی‌خواهانه در آفریقا شد. نه فقط مصر را به سطحی از بینش نوین اسلام رساند، بلکه نهضت‌های مراکش و الجزایر، کلاً شمال آفریقا، ریزه‌خوار خوان حرکت سیدجمال بوده است. یک چنین حرکت عظیمی را سیدجمال در مصر به وجود آورد و کلاً خاورمیانه.

و جریان سوم، جریان روشنفکری در ایران بود. این سه جریان فکری اسلامی را سیدجمال در سطح جهان اسلام به وجود آورد. او مطرح‌کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است.

این را نمی‌شود دست‌کم گرفت و سیدجمال را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد. در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد، قبل از سیدجمال چیزی به نام سلطه استعماری برای مردم مسلمان حتی شناخته شده نبود. او کسی بود که در ایران، در مصر، در ترکیه، در هند، در اروپا کلاً در خاورمیانه در آسیا و در آفریقا سلطه سیاسی مغرب زمین را مطرح و معنا کرد و مردم را به این فکر انداخت که چنین واقعیتی وجود دارد و شما می‌دانید آن زمان، آغاز عمر استعمار بود چون استعمار در اول نشرش در این منطقه اصلاً شناخته شده نبود و سیدجمال اولین کسی بود که آن را شناساند. اینها را نمی‌شود دست‌کم گرفت.

مبارزات سیاسی سیدجمال چیزی است که قابل مقایسه با هیچ‌یک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سیدجمال حرکت کردند نیست. البته در زمان کنونی جنبش امام خمینی (ره) از نظر ما با اینکه دنباله حرکت سیدجمال است، اما به مراتب جست بالاتری از حرکت سیدجمال دارد. در این تردیدی نیست؛ اما حرکت فکری و روشنفکری و سیاسی تبلیغی دکتر شریعتی را به

ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بعد از شخصیت شریعتی آن چنان که باید و شاید شناخته نشده است و روی این بخش وجود او تکیه نمی‌شود. می‌بینید که اگر از یک بعد از سوی قشری از مردم شریعتی چهره‌اش مبالغه‌آمیز جلوه می‌کند، باز بخش دیگری از شخصیت او و گوشه دیگری از چهره او حتی ناشناخته و تاریک باقی مانده است.

بنابراین می‌توانم در پاسخ شما بگویم: بله، به صورت مشروط در مورد شریعتی هم این بیماری وجود داشته است؛ اما نه به صورت کامل و قسمت‌هایی از شخصیت او آن چنان که باید هم حتی شناخته نشده است.

نقش دکتر شریعتی در آغازگری‌ها چه بود؟ آیا او را * می‌توان در این مورد با اقبال و سیدجمال مقایسه کرد؟

- البته شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آن چنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچ‌کدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند، در قالب واژه‌ها و تعبیراتی که برای نسل امروز ما یا بهتر بگویم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می‌داد، گیرایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند و جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند.

شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سؤال‌ها و روشن کردن نقاط، مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. اگر کسی چنین مقایسه‌ای بکند، ناشی از این است که اقبال و سیدجمال را به درستی نشناخته است.

اتفاقاً در یکی از جلسات یادبود مرحوم دکتر، شاید چهلم او بود در مشهد سخنرانی کرد و او را حتی از سیدجمال و از کواکبی و از اقبال و اینها هم برتر خواند؛ بلکه با آنها غیرقابل مقایسه هم دانست.

همان وقت هم این اعتراض در ذهن کسانی که شریعتی را به درستی می‌شناختند پدید آمد؛ زیرا تعریف از شریعتی به معنای این نیست که ما پیشروان اندیشه مترقی اسلام را تحقیر کنیم.

دلیل هم بود که دکتر شریعتی خودش را «کوچه کبدال» اینها می‌دانست. مرید واقعی و شاگرد از دور اقبال می‌دانست و شما نگاه کنید سخنرانی‌های دکتر در مورد اقبال که چند سخنرانی بود که یک‌جا چاپ شده است به نام «اقبال» و ببینید چطوری عاشقانه و مریدانه درباره اقبال حرف می‌زند.

کسی که از زبان دکتر آن حرف‌ها را می‌شنود. برایش روشن می‌شود که این‌گونه مقایسه‌ها درست نیست.

درباره رابطه عاطفی و فکری شریعتی با روحانیت و * روحانیون نظرات گوناگون و متفاوت و بعضاً مغرضانه‌ای عرضه شده است. آیا شما می‌توانید به‌عنوان یک روحانی که با دکتر دوست و در بسیاری موارد هم‌فکر بوده حقیقت را در این مورد بیان کنید؟

- اتفاقاً این از آن بخش‌های ناشناخته چهره و شخصیت دکتر است که قبلاً اشاره کردم بعضی از نقطه نظرها و گوشه‌های شخصیت او ناشناخته است و این یکی از آنهاست. اول من یک خاطره‌ای را برای شما نقل می‌کنم و بعد پاسخ شما را می‌دهم.

در سال ۱۳۴۹ در مشهد، در یک مجمعی از طلاب و فضیای مشهد، من درس تفسیر می‌گفتم. در این درس تفسیر یک روز راجع به روحانیت صحبت کردم و نظراتی را که در مورد بازسازی روحانیت یعنی جامعه روحانیت وجود داشت به صورت فرض و احتمال مطرح کردم، گفتم چهارنظر وجود دارد. یک؛ حذف روحانیت به کلی، یعنی اینکه اصلاً روحانیتی نمی‌خواهیم.

دو؛ قبول روحانیت به همین شکلی که هست با همین نظام و سازمان کنونی قبولش کنیم و هیچ اصلاحی را در آن ندانیم.

سه؛ تبدیل به کلی، یعنی اینها و روحانیت کنونی را برداریم، یک روحانیت جدید بیاوریم و به‌جای این روحانیت، با شرایط لازم و مقرر که برایش می‌پسندیم روحانیت جدید بنیانگذاری کنیم.

و چهار؛ اصلاً همان چیزی که هست، بحث کردم روی مسأله و صحبت کردم. البته طبیعی است که من آن سه نظر اول را رد می‌کردم و با ارایه دلیل و به نظر چهارم معتقد بودم.

همان اوقاتی بود که تازه زمزمه‌هایی علیه دکتر شریعتی

هیچ‌وجه نمی‌توان حتی مقایسه کرد با حرکت سیدجمال و اما اقبال، اقبال نیز آغازگر دو جریان بود. یک جریان، جریان رهایی از فرهنگ غربی و بازگشت به فرهنگ خودی اسلامی و بهتر بگوییم، فرهنگ خود شرقی.

و این همان چیزی است که بعدها به صورت تعبیری از قبیل غرب‌زدگی و امثال آن در ایران مطرح شده است. شما می‌دانید آن چیزی که دکتر شریعتی به‌صورت بازگشت به خویشتن مطرح می‌کند، که این یکی از عمده‌ترین مسائلی است که او می‌گوید، این است که در سال ۱۹۳۰ (بلکه قبل از ۳۰، ۲۵ - ۱۹۲۰) به‌وسیله اقبال در هندوستان مطرح شد، یعنی کتاب‌های اقبال، شعرهای فارسی اقبال که همه‌اش مربوط به بازگشت به خود اسلامی و من اسلامی و من شرقی، این را در ضمن هزارها بیت شعر، اقبال لاهوری در مثلاً چهل سال قبل از اینکه دکتر شریعتی امثال این را بیان کنند، بیان کرده و ملتی را با این شعرها به‌وجود آورده و آن ملت پاکستان است؛ یعنی یک منطقه جغرافیایی به‌وجود آورده است.

این یک کار بوده که اقبال آغازگر آن بود و این کار بسیار عظیمی است.

کار دوم اقبال همین مسأله ایجاد یک قطعه جغرافیایی به نام اسلام است و یک ملت به نام اسلام و تشکیل دولت پاکستان است. اول کسی که مسأله کشوری به نام پاکستان و ملتی در میان شبه قاره به نام ملت مسلمان را مطرح کرد اقبال بود.

من به وضعیت کنونی پاکستان و سرنوشتی که بعد از اقبال، یعنی بعد از رهبران و بنیانگذاران پاکستان کلاً به‌وجود آمد، کاری ندارم، به جذب شدنش به استعمار و وابستگی‌های استعماری‌اش کاری ندارم؛ اما به مجاهدات اقبال و فلسفه و بیان اقبال در این مورد کار دارم. این یک حرکت جدید بود. یعنی او ثابت کرد که مسلمان‌ها به معنای واقعی واژه ملت، یک ملت هستند در شبه قاره که این مسأله را می‌توانید در بیانات اقبال، مکاتبات اقبال، که من یک بخش از آنها را در این کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هند آورده‌ام، ملاحظه کنید که اقبال آغازگر چنین اندیشه‌ای بود.

و می‌دانید این چقدر اهمیت دارد، چقدر بزرگ است. این را نباید دست‌کم گرفت. البته دکتر شریعتی را هیچ‌وقت کوچک نمی‌شماریم؛ اما نمی‌توانیم دکتر را مقایسه کنیم با این‌گونه چهره‌ها و این‌گونه شخصیت‌ها و به همین

خودمان انتقاد کن و مرحوم آل احمد یک دو سه جمله درباره انتقاد و تعرض به روشنفکران گفت، مرحوم دکتر شریعتی پاسخی داد که از آن پاسخ هم می شود درست. نقطه نظر او را نسبت به روحانیت و روحانیون فهمید

او گفت علت اینکه من از روحانیت انتقاد می کنم، از حوزه علمیه انتقاد می کنم این است که ما از حوزه علمیه انتظار و توقع داریم از روشنفکر جماعت، هیچ توقعی نداریم، نهادی که ولادتش در آغوش فرهنگ غربی بوده، این چیزی نیست که ما در او انتظار داشته باشیم.

اما روحانیت یک نهاد اصیلی هست و ما از روحانیت زیاد انتظار داریم و چون آن انتظارات عمل نمی شود، به همین دلیل است که انتقاد می کنم. او معتقد بود که روحانیون به آن رسالت به طور کامل عمل نمی کنند. بر این اعتقاد بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲ از آن سال در اثر تماس هایی که دکتر با چهره هایی از روحانیت به خصوص روحانیون جوان گرفت، کلاً عقیده اش عوض شد.

یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی نه فقط معتقد به روحانیت، بلکه معتقد به روحانیون نیز بود و معتقد بود که اکثریت روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقعاً هست.

البته با روحانیونی که می فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصاً به امام خمینی (ره) بسیار علاقه مند و ارادتمند بود.

گروه های چپ و شبه چپ امروز سعی می کنند؛ شریعتی * را قطب و پیشوای خود معرفی کنند، از طرفی گروه های سیاسیون غربگرا و یا به اصطلاح رایج «لیبرال» نیز شریعتی را ملک مطلق خود می دانند. آیا شما می توانید مشکلی که از این دو ادعا حاصل می شود را حل کنید.

- مشکل را خود این دو ادعا حل می کند زیرا که هر کدام دیگری را تخطئه می کند و بنابراین نتیجه می گیریم نه ملک طلق لیبرال هاست و نه قطب و محور چپ ها و شبه چپ ها، اما در مورد چپی ها باید بگوییم صریحاً و قاطعاً شریعتی جزو شدیدترین و قاطع ترین عناصر ضد چپ و ضد مارکسیسم بود. آن روزی که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و کتاب مواضع ایدئولوژیک تازه شان

بلند شده بود و گفته می شد که دکتر شریعتی راجع به افکار شریعت کم عقیده است یا بی عقیده است یا نسبت به روحانیت علاقه ای ندارد و از این قبیل تعبیرات. جلسه ای داشتیم همان روزها با دکتر شریعتی من برای او نقل کردم که من در جلسه درس مان این مطلب را بیان می کردم، با علاقه فراوانی گوش می داد. من برایش گفتم. گفتم بله، یکی اینکه نفی روحانیت به کلی، که گفت این غلط است.

دوم اثبات همین روحانیت موجود به کلی، که هیچ تغییری در او وارد نکنیم. گفت: این هم که غلط است.

سوم اینکه تبدیل کنیم روحانیت را باز به کلی، یعنی این روحانیت را کلاً برداریم یک روحانیت دیگر جای او بگذاریم، با شرایط لازم. تا این قسمت سوم را گفتم شریعتی ناگهان گفت: اوه، اوه، این از همه بدتر است. توجه می کنید! گفت این از همه بدتر است. از همه خطرناک تر است، این از همه استعماری تر است و رسیدیم به نظر چهارم که آن اصلاح روحانیت موجود بود گفت بله این نظر خوبی است.

شریعتی به خلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند، نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند، یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می شود. اینها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جزو معارف قطعی شریعتی بود، اما در مورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد، به طور کامل عمل نمی کنند.

در اینجا هم یک خاطره ای نقل می کنم برای شما در سال ۴۷ یعنی سال آخر عمر جلال آل احمد، مرحوم آل احمد آمد مشهد، یک جلسه مشترکی داشتیم، من بودم، آل احمد بود، مرحوم شریعتی بود و عده ای هم از دوستان مشهدی ما بودند.

بحث درباره روحانیون شد، به مناسبت حضور من در جلسه شاید هر کسی یک چیزی می گفت. شریعتی یک مقداری انتقاد کرد، مرحوم آل احمد به شریعتی گفت شما چرا (البته با تعبیر حوزه علمیه می گفتند نه روحانیت) از حوزه علمیه اینقدر انتقاد می کنی، بیا از روشنفکران

هم خونی فکری و رابطه خویشاوندی فکری هم نداشتند.

اگر شریعتی را مرحله تازه‌ای از رشد اندیشه اسلامی و * در عرصه ذهنیت ایران می‌بینید مرحله بعد از او را چه می‌دانید؟

- البته من شریعتی را به صورت یک مرحله می‌توانم قبول کنم. به این معنا که، همین‌طور که قبلاً گفتم او کسی بود که اندیشه‌های مطرح شده در جامعه را با زبان درستی با یک سلطه ویژه بر فرهنگ رایج آن نسل می‌توانست بیان کند، به این معنا که خود او هیچ ابتکاری نداشت. به هیچ وجه قبول ندارم، بلکه خود او ابتکارهای زیادی داشت مسائل جدیدی داشت، اما به معنای درست کلمه، شریعتی یک مرحله بود، مرحله بعدی این است که بیاییم آن مسائلی را که شریعتی با استفاده از آشنایی‌های خودش با فرهنگ اسلام فهمیده و ارائه داده بود با اصول اساسی فلسفی مکتب اسلام بیامیزیم و منطبق کنیم.

آنچه به دست خواهد آمد به نظر من مرحله جدیدی است که می‌تواند برای نسل ما مفید باشد، به تعبیر بهتر بیاییم شریعتی را با مطهری بیامیزیم.

شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی‌های شریعتی با بتون‌آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم، آن به نظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد.

بر پیکر شریعتی امام موسی صدر نماز خواند و شهید چمران درون قبر رفت و او را به خاک زینبیه سپرد

••••• @totayar.ir اینستاگرام @sayes_man •••••

••••• @totayar **سروش و ایتا و آی گپ** •••••

••••• تلفن: ۷۷۸۴۹۸۴۹ •••••

••••• www.totayar.ir •••••

••••• www.sayesman.ir •••••

چاپ شد و در اختیار این و آن قرار گرفت، که هم من دیده بودم و هم مرحوم دکتر جلسه‌ای داشتیم در مشهد یک نفری از مواضع جدید مجاهدین که مارکسیستی بود دفاع می‌کرد.

شریعتی آن شخص را چنان کوبید در آن جلسه‌ای که برای من حتی تعجب‌آور بوده که شریعتی اینقدر ضد چپ است و شما آثارش را بخوانید، مقابله و مخالفت او را با اندیشه چپ و مارکسیستی و اصول تعلیمات مارکسیستی به روشنی درمی‌یابید. بنابراین هرکس و هر چپ‌گرایی (اگرچه زیر نام اسلام) اگر امروز شریعتی را از خودش بداند، یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است. همچنین مجاهدی که امروز شریعتی را از خودش بداند یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است.

همین مجاهدین که امروز طرفداری از دکتر شریعتی می‌کنند. اینها در سال ۵۱ و ۵۲ جزو سخت‌ترین مخالفین شریعتی بودند. خوب امروز چطور می‌توانند شریعتی را قطب خودشان بدانند

اما لیبرال‌ها، البته عده‌ای از عناصر وابسته به نهضت آزادی یا عناصر سیاسی میانه، که خیلی اهل خطر کردن و در مبارزات جدی وارد شدن، نبودند، این‌ها به خاطر امکاناتی که داشتند خانه‌ای داشتند، باغ بیرون شهری داشتند، تشکیلاتی داشتند و شریعتی را دعوت می‌کردند و عده‌ای را هم با او دعوت می‌کردند.

ایشان هم در اوقاتی که سخنرانی نداشت در منزل این‌ها و با استفاده از امکانات این‌ها برای ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، کم‌تر یا بیشتر جلسه داشت و صحبت می‌کرد، این ارتباطات را شریعتی با این لیبرال‌ها داشت.

البته بیشتر امکانات را بعضی از بازاریان وابسته به این جریان سیاسی به اصطلاح لیبرال فراهم می‌کردند و بهره‌برداری‌های جمعی و سیاسی و فکری را خود آن سیاسی‌های لیبرال انجام می‌دادند.

حقیقت این است که شریعتی وابسته به اینها به هیچ وجه نبود.

امروز هم اگر بود با آنها میانه‌ای نداشت، بلکه فقط از امکاناتی که در اختیار آنها بود استفاده می‌کرد.

امروز هر گروهی این امکان را دارد که بگوید یار شریعتی من بودم، هم فکر شریعتی بودم، شریعتی مال من بود اما خوب باید دید چقدر این حرف قابل قبول است. نه مارکسیست‌ها و نه گروه دیگر هیچ کدام با شریعتی حتی

جمع معروف‌ترین دانشمندان جهان در دانشگاه کالیفرنیا و معتبرترین دانشگاه آمریکا برکلی - با ممتازترین درجه علمی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما شد

فعالیت‌های اجتماعی

از ۱۵ سالگی در درس تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله طالقانی، در مسجد هدایت و درس فلسفه و منطق استاد شهید مرتضی مطهری و بعضی از استادان دیگر شرکت می‌کرد و از اولین اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بود. در مبارزات سیاسی دوران دکتر مصدق از مجلس چهاردهم تا ملی شدن صنعت نفت شرکت داشت و از عناصر پرتلاش در پاسداری از نهضت ملی ایران در کشمکش‌های مرگ و حیات آن دوره بود. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق، به نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و سخت‌ترین مبارزه‌ها و مسئولیت‌های او علیه استبداد و استعمار شروع شد و تا زمان مهاجرت از ایران، بدون خستگی و با همه قدرت خود، علیه نظام طاغوتی شاه جنگید و خطرناک‌ترین مأموریت‌ها را در سخت‌ترین شرایط با پیروزی به انجام رساند.

در آمریکا، با همکاری بعضی از دوستانش، برای اولین بار انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا را پایه‌ریزی کرد و از مؤسسين انجمن دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا و از فعالین انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا به شمار می‌رفت که به دلیل این فعالیت‌ها، بورس تحصیلی شاگرد ممتازی وی از سوی رژیم شاه قطع می‌شود.

پس از قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ دست به اقدامی جسورانه و سرنوشت‌ساز می‌زند و همه پل‌ها را پشت‌سر خود خراب می‌کند و به همراه بعضی از دوستان مؤمن و هم‌فکر، رهسپار مصر می‌شود و مدت دو سال، در زمان عبدالناصر، سخت‌ترین دوره‌های چریکی و جنگ‌های پارتیزانی را می‌آموزد و به عنوان بهترین شاگرد



ایسنا، امروز ۳۱ خرداد سالروز شهادت دکتر مصطفی چمران است و در این راستا، سرویس «فرهنگ حماسه» ایسنا مروری بر زندگی پرحادثه و سراسر تلاش، ایثار، عشق و فداکاری شهید دکتر مصطفی چمران دارد.

سخن گفتن از شهید دکتر مصطفی چمران، این مرد عمل و نه مرد سخن، این نمونه کامل هجرت، جهاد و شهادت، این شاگرد مکتب علی(ع)، این مالک اشتر جنوب لبنان و حمزه کربلای خوزستان سخت و دشوار است. چرا که حتی نمی‌توان یکی از ابعاد وجودی او را آنگونه که هست، توصیف کرد و نبایست انتظار داشت که بتوانیم تصویر کاملی در این مختصر از او ترسیم کنیم.

دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ در تهران، خیابان پانزده خرداد، بازار آهنگرها، سرپولک متولد شد.

تحصیلات

وی تحصیلات خود را در مدرسه «انتصاریه»، نزدیک پامنار تهران، آغاز کرد و در «دارالفنون» و «البرز» دوران متوسطه را گذراند. در دانشکده فنی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۳۶ در رشته الکترومکانیک فارغ‌التحصیل شد و یک‌سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت.

وی در همه دوران تحصیل شاگرد اول بود. در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به آمریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در

این مبارزات افتخارآمیز با قلمی سرخ و به شهادت خون پاک شهدای لبنان، بر کف خیابان‌های داغ و بر دامنه کوه‌های مرزی اسرائیل برای ابد ثبت شده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران

دکتر چمران با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران، بعد از ۲۳ سال هجرت، به وطن باز می‌گردد و همه تجربیات انقلابی و علمی خود را در خدمت انقلاب می‌گذارد. خاموش و آرام ولی فعالانه و قاطعانه به سازندگی می‌پردازد و همه تلاش خود را صرف تربیت اولین گروه‌های پاسداران انقلاب در سعداباد می‌کند. سپس در شغل معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب شب و روز خود را به خطر می‌اندازد تا سریع‌تر و قاطعانه‌تر مسئله کردستان را فیصله دهد تا اینکه بالاخره در قضیه فراموش ناشدنی «پاوه» قدرت ایمان و اراده آهنین و شجاعت و فداکاری او بر همگان ثابت می‌شود.

در کردستان

در آن شب مخوف پاوه، همه امیدها قطع شده بود و فقط چند پاسدار مجروح، خسته و دل‌شکسته در میان هزاران دشمن مسلح به محاصره افتاده بودند. اکثریت پاسداران قتل عام شده بودند و همه شهر و تمام پستی و بلندی‌ها به دست دشمن افتاده بود و موج نیروهای خونخوار دشمن لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شد. باران گلوله می‌بارید و می‌رفت تا آخرین نقطه مقاومت نیز در خون پاسداران غرق شود ولی دکتر چمران با شهادت، شجاعت و ایثارگری فراوان توانست این شب هولناک را با پیروزی به صبح امید متصل کند و جان پاسداران باقی‌مانده را نجات دهد و شهر مصیبت‌زده را از سقوط حتمی برهاند.

آنگاه که فرمان انقلابی امام خمینی (ره) صادر شد. فرماندهی کل قوا را به دست گرفت و به ارتش فرمان داد تا در ۲۴ ساعت خود را به پاوه برساند و فرماندهی منطقه نیز به عهده دکتر چمران واگذار

این دوره شناخته می‌شود و فوراً مسئولیت تعلیم چریکی مبارزان ایرانی به عهده او گذارده می‌شود.

به علت برخورداری از بینش عمیق مذهبی، از ملی‌گرایی و رای اسلام‌گریزان بود و وقتی در مصر مشاهده کرد که جریان ناسیونالیسم عربی باعث تفرقه مسلمین می‌شود، به جمال عبدالناصر اعتراض کرد و ناصر ضمن پذیرش این اعتراض گفت که جریان ناسیونالیسم عربی آنقدر قوی است که نمی‌توان به راحتی با آن مقابله کرد و با تأسف تأکید می‌کند که ما هنوز نمی‌دانیم که بیشتر این تحریکات از ناحیه دشمن و برای ایجاد تفرقه در بین مسلمانان است. به دنبال آن، به چمران و یارانش اجازه می‌دهد که در مصر نظرات خود را بیان کنند.

در لبنان

بعد از وفات عبدالناصر، ایجاد پایگاه چریکی مستقل، برای تعلیم مبارزان ایرانی، ضرورت پیدا می‌کند و لذا دکتر چمران رهسپار لبنان می‌شود تا چنین پایگاهی را تأسیس کند.

او به کمک امام موسی‌صدر، رهبر شیعیان لبنان، حرکت محرومین و سپس جناح نظامی آن، سازمان «امل» را براساس اصول و مبانی اسلامی پی‌ریزی کرد و در میان توطئه‌ها و دشمنی‌های چپ و راست، با تکیه بر ایمان به خدا و با اسلحه شهادت، خط راستین اسلام انقلابی را پیاده می‌کند و علی‌گونه در معرکه‌های مرگ و حیات به آغوش گرداب خطر فرو می‌رود و در طوفان‌های سهمناک سرنوشت، حسین‌وار به استقبال شهادت می‌تازد و پرچم خونین تشیع را در برابر جبارترین ستم‌گران روزگار، صهیونیسم اشغال‌گر و هم‌دستان خونخوار آنها، راست‌گرایان «فالانتر»، به اهتزاز درمی‌آورد و از قلب بیروت سوخته و خراب تا قله‌های بلند کوه‌های جبل عامل و در مرزهای فلسطین اشغال شده از خود قهرمانی‌ها به یادگار گذاشته؛ در قلب محرومین و مستضعفین شیعه جای گرفته و شرح

شد.

تا بطور مرتب گزارش کار ارتش را ارائه کند.

گروهی از رزمندگان داوطلب، به گرد او جمع شدند و او با تربیت و سازماندهی آنان، ستاد جنگ‌های نامنظم را در اهواز تشکیل داد. این گروه کم‌کم قوت گرفت و منسجم شد و خدمات زیادی انجام داد. تنها کسانی که از نزدیک شاهد ماجراهای تلخ و شیرین، پیروزی‌ها و شکست‌ها، شهامت‌ها و شهادت‌ها و ایثارگری‌های آنان بودند به گوشه‌ای از این خدمات که دکتر چمران شخصاً مایل به تبلیغ و بازگویی آنها نبود، آگاهی دارند.

ایجاد واحد مهندسی فعال برای ستاد جنگ‌های نامنظم یکی از این برنامه‌ها بود که به کمک آن، جاده‌های نظامی به سرعت در نقاط مختلف ساخته شد و با نصب پمپ‌های آب در کنار رود کارون و احداث یک کانال به طول حدود ۲۰ کیلومتر و عرض یک متر در مدتی حدود یک‌ماه، آب کارون را به طرف تانک‌های دشمن روانه ساخت، به طوری که آنها مجبور شدند چند کیلومتر عقب‌نشینی کنند و سدی عظیم مقابل خود بسازند و با این عمل فکر تسخیر اهواز را برای همیشه از سر به دور دارند.

یکی از کارهای مهم و اساسی او از همان روزهای اول، ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب مردمی بود که در منطقه حضور داشتند. بازده این حرکت و شیوه جنگ مردمی و هماهنگی کامل بین نیروهای موجود، تاکتیک تقریباً جدید جنگی بود؛ چیزی که ابرقدرت‌ها قبلاً فکر آن را نکرده بودند. متأسفانه این هماهنگی در خرمشهر بوجود نیامد و نیروهای مردمی تنها ماندند. او تصمیم داشت به خرمشهر نیز برود، ولی به علت عدم وجود فرماندهی مشخص در آنجا و خطر سقوط جدی اهواز، موفق نشد، ولی چندین بار نیروهایی بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر را سازماندهی کرده و به خرمشهر فرستاد و آنان به کمک دیگر برادران مقاوم خود توانستند در جنگی نابرابر مقابل حملات پیاپی دشمن تا مدت‌ها مقاومت کنند.

رزمندگان از جان گذشته انقلاب، اعم از سرباز و پاسدار به حرکت درآمدند و همه تجارب انقلابی، ایمان، فداکاری، شجاعت، قدرت رهبری و برنامه‌ریزی دکتر چمران در اختیار نیروهای انقلاب قرار گرفت و عالی‌ترین مظاهر انقلابی و شکوهمندترین قهرمانی‌ها به وقوع پیوست و در مدت ۱۵ روز شهرها و راه‌ها و مواضع استراتژیک کردستان به تصرف نیروهای انقلاب اسلامی درآمد و کردستان از خطر حتمی نجات یافت و مردم مسلمان کرد با شادی و شمع به استقبال این پیروزی رفتند.

وزارت دفاع

دکتر چمران بعد از این پیروزی بی‌نظیر به تهران احضار شد و از طرف رهبر عالیقدر انقلاب، امام خمینی (ره)، به وزارت دفاع منصوب شد.

در پست جدید، برای تغییر و تحول ارتش از یک نظام طاغوتی به یک سلسله برنامه‌های وسیع بنیادی دست زد که پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی از این قبیل است تا ارتشی به وجود آید که پاسدار انقلاب و امنیت استقلال کشور باشد و رسالت مقدس اسلامی ما را به سرمنزل مقصود برساند.

حضور در مجلس

دکتر مصطفی چمران در اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد و تصمیم داشت در تدوین قوانین و نظام جدید انقلابی، بخصوص در ارتش، حداکثر سعی و تلاش خود را بکند تا ساختار گذشته ارتش به نظامی انقلابی و شایسته ارتش اسلامی تبدیل شود.

وی سپس به نمایندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در شورای عالی دفاع منصوب شد و مأموریت یافت

محرم، ماه شهادت و پیروزی سوسنگرد

دشمن حمله برد تا این که از دو قسمت پای چپ زخمی شد. با پای زخمی بر یک کامیون عراقی حمله برد. سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چابک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود، داخل کامیون نشست و با لبانی متبسم، دیگران را نوید پیروزی داد.

خبر زخمی شدن سردار پرافتخار اسلام، در نزدیکی دروازه سوسنگرد، شور و هیجانی آمیخته با خشم و اراده و شجاعت در یاران او و سایر رزمندگان افکند که بی محابا به پیش تاختند و شهر قهرمان و مظلوم سوسنگرد و جان چند صد تن رزمنده مؤمن را از چنگال صدامیان نجات بخشیدند.

دکتر چمران با همان کامیونی که خود را به بیمارستانی در اهواز رسانید و بستری شد، اما بیش از یک شب در بیمارستان نماند و بعد از آن به مقر ستاد جنگ‌های نامنظم برگشت. جالب اینجا بود که در همان شبی که در بیمارستان بستری بود، جلسه مشورتی فرماندهان نظامی (تیمسار شهیدفلاحی، فرمانده لشکر ۹۲، شهید کلاهدوز، مسئولین سپاه و سرهنگ محمد سلیمی که رئیس ستاد او بود)، استاندار خوزستان و نماینده امام در سپاه پاسداران (شهید محلاتی) در کنار تخت او در بیمارستان تشکیل شد و در همان حال و همان شب، پیشنهاد حمله به «ارتفاعات الله اکبر» را مطرح کرد.

آغاز حرکت مجدد

به رغم اصرار و پیشنهاد مسئولین و دوستانش، حاضر به ترک اهواز و ستاد جنگ‌های نامنظم و حرکت به تهران برای معالجه نشد و تمام مدت را در همان ستاد گذراند، در حالی که در کنار بسترش و در مقابلش نقشه‌های نظامی منطقه، مقدار پیشروی دشمن و حرکت نیروهای خودی نصب شده بود و او که قدرت و یارای به جبهه رفتن نداشت، دائماً به آنها می‌نگریست و مرتب طرح‌های جالب و پیشنهادات سازنده در زمینه‌های مختلف نظامی،

پس از یأس دشمن از تسخیر اهواز، صدام سخت به فتح سوسنگرد دل بسته بود تا رویای قادسیه را تکمیل کند بنابراین برای دومین بار به آن شهر مظلوم حمله کرد و سه روز تانک‌های او شهر را در محاصره گرفتند و روز سوم تعدادی از آنان توانستند به داخل شهر راه یابند.

دکتر چمران که از محاصره تعدادی از یاران و رزمندگان شجاع خود در آن شهر سخت برآشفته بود، با تلاش فراوان رهبر معظم انقلاب اسلامی، ارتش را آماده ساخت که برای اولین بار دست به یک حمله خطرناک و حماسه‌آفرین نابرابر بزند و خود نیز نیروهای مردمی و سپاه پاسداران را در کنار ارتش سازماندهی کرد و با نظمی نو و شیوه‌ای جدید از جانب جاده اهواز- سوسنگرد به دشمن یورش برد.

چمران پیشاپیش یارانش، به شوق کمک و دیدار برادران محاصره شده در سوسنگرد، به سوی این شهر می‌شتافت که در محاصره تانک‌های دشمن قرار گرفت. او سایر رزمندگان را به سوی دیگری فرستاد تا نجات یابند و خود را به حلقه محاصره دشمن انداخت. در این هنگام بود که نبرد سختی در گرفت؛ نیروهای کماندوی دشمن از پشت تانک‌ها به او حمله کردند و او همچون شیری در میدان، در مصاف با دشمن متجاوز از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر و از سنگری به سنگری دیگر می‌رفت. کماندوهای دشمن او را زیر رگبار گلوله خود گرفته بودند، تانک‌ها به سوی او تیراندازی می‌کردند و او شجاعانه بدون هراس از انبوه دشمن و آتش شدید آنها، سریع، چابک، برافروخته و شادان از شوق شهادت در رکاب حسین(ع) و در راه حسین(ع).

در روز قبل از تاسوعا، به آتش آنها پاسخ گفته و هر لحظه سنگر خود را تغییر می‌داد. در همین اثناء، هم‌رزم باوفایش به شهادت رسید و او یک تنه به نبرد حسین‌گونه خود ادامه داد و به سوی

چمران به همراه رزمندگان شجاع اسلام در زمره اولین کسانی بود که پای به ارتفاعات الله اکبر گذاشت؛ در حالی که دشمن زبون هنوز در نقاطی مقاومت می کرد او و فرمانده شجاعش ایرج رستمی، دو روز بعد، با تعدادی از جان برکفان و یاران خود توانستند با فداکاری و قدرت تمام تپه های شحیطیه (شاهسوند) را به تصرف درآورند، درحالی که دیگران در هاله ای از ناباوری به این اقدام جسورانه می نگرستند.

پس از پیروزی در ارتفاعات الله اکبر، اصرار داشت نیروهای ما هرچه زودتر، قبل از اینکه دشمن بتواند استحکاماتی برای خود ایجاد کند، به سوی بستان سرازیر شوند که این کار عملی نشد و شهید چمران خود طرح تسخیر دهلاویه را به فرماندهی ایرج رستمی عملی ساخت.

فتح دهلاویه، در نوع خود عملی جسورانه و خطرناک و غرور آفرین بود. نیروهای ستاد پلی بر روی رودخانه کرخه زدند. پلی ابتکاری و چریکی که خودشان طراحی بودند. از رودخانه عبور کردند و به قلب دشمن تاختند و دهلاویه را فتح کردند. این اولین پیروزی پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا بود که به عنوان طلوع پیروزی های دیگر به حساب آمد.

در روز ۳۱ خردادماه سال ۶۰، یعنی یک ماه پس از پیروزی ارتفاعات الله اکبر، در جلسه فوق العاده شورای عالی دفاع در اهواز با حضور مرحوم آیت الله اشراقی شرکت و از عدم تحرک و سکون نیروها انتقاد کرد و پیشنهادات نظامی خود، از جمله حمله به بستان را ارائه داد.

این آخرین جلسه شورای عالی دفاع بود که شهید چمران در آن شرکت داشت و فردای آن روز، غم انگیز بود.

به سوی قربانگاه

در سحرگاه سی و یکم خردادماه سال ۶۰، ایرج

مهندسی و حتی فرهنگی ارائه می داد. کم کم زخم های پای او التیام یافت و او دیگر نتوانست سکون را تحمل کند و با چوب زیربغل به پا خاست و بازهم آماده رفتن به جبهه شد.

به دنبال نبرد بیست و هشتم صفر (پانزدهم دی ماه ۵۹) که منجر به شکست قسمتی از نیروهای خودی شد و فاجعه هویزه به بار آمد، دیگر تاب نشستن نیاورد. تعدادی از رزمندگان را از جبهه «فرسیه» انتخاب کرد و با چند فروند هلی کوپتر که خود فرماندهی آنها را بر عهده داشت، با همان چوب زیربغل دست به عملی بی سابقه و انتحاری زد. او آماده حمله به نیروهای پشت جبهه و تدارکاتی دشمن در جاده جفیر به طلائی شد اما به خاطر آتش شدید دشمن، هلیکوپترها نتوانستند از سد آتش آنها از منطقه هویزه بگذرند و حمله هوایی دشمن هلیکوپترها را مجبور به بازگشت کرد.

دیدار با امام

پس از زخمی شدن، اولین بار، برای دیدار با امام امت و عرض گزارش عازم تهران شد. به حضور امام رسید و حوادثی را که اتفاق افتاده بود و شرح مختصر عملیات و پیشنهادات خود را ارائه داد.

دکتر چمران از سکون و عدم تحرکی که در جبهه ها وجود داشت دائماً رنج می برد و تلاش می کرد که با ارائه پیشنهادات و برنامه های ابتکاری حرکتی بوجود آورد و اغلب این حرکتها را توسط رزمندگان شجاع و جان برکف ستاد نیز عملی ساخت. او اصرار داشت که هرچه زودتر به تپه های الله اکبر و سپس به بستان حمله شود و خود را به تنگ چزابه که نزدیکی مرز است، رساند تا ارتباط شمالی و جنوبی نیروهای عراقی و مرز پیوسته آنان قطع شود. بالاخره در روز ۳۱ اردیبهشت ماه سال ۶۰، با یک حمله هماهنگ و برق آسا، ارتفاعات الله اکبر فتح شد و پس از پیروزی سوسنگرد، بزرگترین پیروزی تا آن زمان بود.

شوند و از هم فاصله بگیرند. یارانش از او فاصله گرفتند. خمپاره‌ای در اطراف او به زمین خورد و یکی از نمونه‌های کامل انسانی از دیار ما رخت بریست و به ملکوت اعلی پیوست.

ترکش خمپاره دشمن به پشت سر دکتر چمران اصابت کرد و ترکش‌های دیگر صورت و سینه دو یارش را که در کنارش ایستاده بودند، شکافت و فریاد و شیون رزمندگان و دوستان و برادران باوفایش به آسمان برخاست.

در بیمارستان سوسنگرد که بعداً به نام شهید دکتر چمران نامیده شد، کمک‌های اولیه انجام شد و آمبولانس به طرف اهواز شتافت، ولی افسوس که فقط جسم بی‌جان او به اهواز رسید و روح او سبکبال و با کفنی خونین که لباس رزم او بود، به دیار ملکوتیان و به نزد خدای خویش پرواز کرد و ندای پروردگار را لیک گفت که: «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه».

رستمی فرمانده منطقه دهلاویه به شهادت رسید و شهید دکتر چمران به شدت از این حادثه ناراحت شد. غمی مرموز همه رزمندگان ستاد، بخصوص رزمندگان و دوستان رستمی را فرا گرفته بود. دست‌های از دوستان صمیمی او می‌گریستند و گروهی دیگر مبهوت فقط به هم می‌نگریستند. از در و دیوار، از جبهه و شهر، بوی شهادت می‌وزید.

چمران، یکی دیگر از فرماندهانش را احضار کرد و خود او را به جبهه برد تا در دهلاویه به جای رستمی معرفی کند و در لحظه حرکت وی، یکی از رزمندگان با سادگی و زیبایی گفت: همانند روز عاشورا که یکایک یاران حسین(ع) به شهادت رسیدند، عباس علمدار او (رستمی) هم به شهادت رسید و اینک خود او همانند ظهر عاشورای حسین(ع) آماده حرکت به جبهه است.

به طرف سوسنگرد به راه افتاد و در بین راه مرحوم آیت‌الله اشراقی و تیمسار فلاحی را ملاقات کرد. برای آخرین بار یکدیگر را بوسیدند و بازهم به حرکت ادامه داد تا به قربانگاه رسید. همه رزمندگان را در کانالی پشت دهلاویه جمع کرد، شهادت فرمانده‌شان، ایرج رستمی را به آنها تبریک و تسلیت گفت. همچنین گفت: «خدا رستمی را دوست داشت و برد و اگر ما را هم دوست داشته باشد، می‌برد».

شهادت

سخنش تمام شد، با همه رزمندگان خداحافظی و دیده‌بوسی کرد. به همه سنگرها سرکشی کرد و در خط مقدم، در نزدیک‌ترین نقطه به دشمن، پشت خاکریزی ایستاد و به رزمندگان تأکید کرد که از این نقطه که او هست، دیگر کسی جلوتر نرود، چون دشمن به خوبی با چشم غیرمسلح دیده می‌شد و مطمئناً دشمن هم آنها را دیده بود. آتش خمپاره که از اولین ساعات بامداد شروع شده بود و علاوه بر رستمی قربانی‌های دیگری نیز گرفته بود، باریدن گرفت و دکتر چمران دستور داد رزمندگان به سرعت از کنارش متفرق

••••• @totayar.ir اینستاگرام @sayes_man

••••• @totayar سروش و ایتا و آی گپ

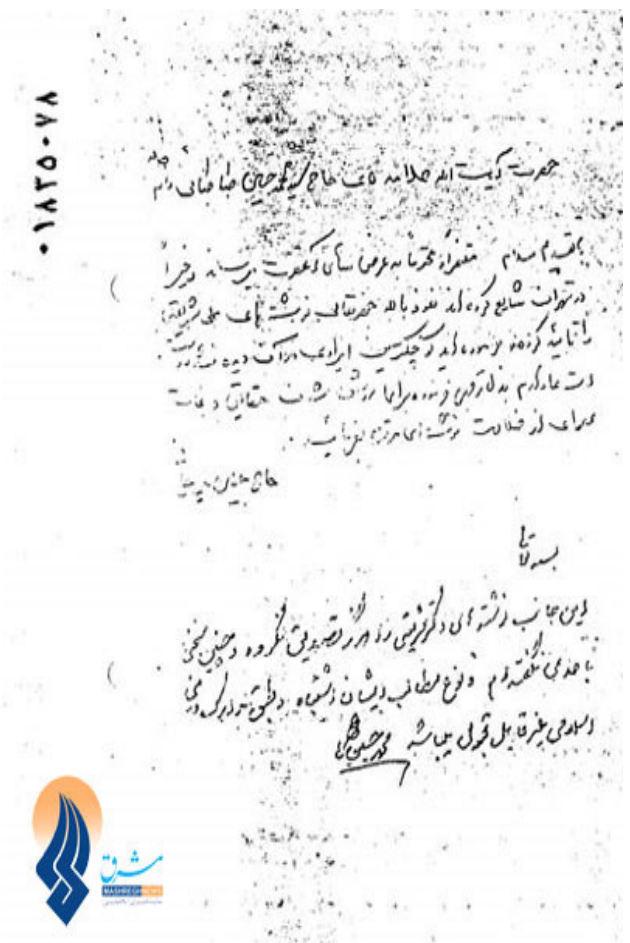
••••• تلفن: ۷۷۸۴۹۸۴۹

••••• www.totayar.ir

••••• www.sayesman.ir

نظر علامه در مورد شریعتی

حضرت آیت الله علامه حاج سید محمدحسین طباطبایی (دام ظلّه) با تقدیم سلام مفتخرأ و محترماً به عرض آنحضرت می‌رساند. اخیراً در تهران شایع کرده‌اند نعوذ با... حضرتعالی نوشته‌های علی شریعتی را تأیید کرده و فرموده‌اید کوچکترین ایرادی در آن دیده نمی‌شود. استدعا دارم بذل توجهی فرموده برای روشن شدن حقایق و نجات عده‌ای از ضلالت نوشته‌ای مرقوم بفرمایید. حاج حسین.



بسمه تعالی

این جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی اسلامی غیرقابل قبول می‌باشد.

قلم چمران برای شریعتی

ای علی! همیشه فکر می‌کردم که تو بر مرگ من مرثیه خواهی گفت و چقدر متأثرم که اکنون من بر تو مرثیه می‌خوانم! ای علی! من آمده‌ام که بر حال زار خود گریه کنم؛ زیرا تو بزرگتر از آنی که به گریه و لابه‌ما احتیاج داشته باشی! خوش داشتیم که وجود غم‌آلود خود را به سرپنجه هنرمند تو بسپارم، و تو نی‌وجودم را با هنرمندی خود بنوازی و از لابلای زیر و بم تار و پود وجودم، سرود عشق و آوای تنهایی و آواز بیابان و موسیقی آسمان بشنوی. می‌خواستم که غم‌های دلم را بر تو بگشایم و تو «اکسیرصفت» غم‌های کثیفم را به زیبایی مبدل کنی و سوزوگداز دلم را تسکین بخشی.

می‌خواستم که پرده‌های جدیدی از ظلم و ستم را که بر شیعیان علی (ع) و حسین (ع) می‌گذرد، بر تو نشان دهم و کینه‌ها و حقه‌ها و تهمت‌ها و دسیسه‌بازی‌های کثیفی را که از زمان ابوسفیان تا به امروز بر همه‌جا ظلمت افکنده است، بنمایانم.

ای علی! تو را وقتی شناختم که کویر تو را شکافتم و در اعماق قلبت و روحت شنا کردم و احساسات خفته و ناگفته خود را در آن یافتیم. قبل از آن، خود را تنها می‌دیدم و حتی از احساسات و افکار خود خجل بودم و گاه‌گاهی از غیرطبیعی بودن خود شرم می‌کردم؛ اما هنگامی که با تو آشنا شدم، در دوری دور از تنهایی به در آمدم و با تو هم‌راز و همنشین شدم.

ای علی! تو مرا به خویشتن آشنا کردی. من از خود بیگانه بودم. همه ابعاد روحی و معنوی خود را نمی‌دانستم. تو دریچه‌ای به سوی من باز کردی و مرا به دیدار این بوستان شورانگیز بردی و زشتی‌ها و زیبایی‌های آن را به من نشان دادی.

ای علی! شاید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که به محور جنگ «بنت جبیل» رفته بودم و چند روزی را در سنگرهای متقدم «تل مسعود» در میان جنگندگان «امل» گذراندم، فقط یک کتاب



شجاعت، صراحت، پاکی و ایمانش را نمودی و این پیرمرد آهنین اراده را چه زیبا تصویر کردی؛ وقتی که استخوان پاره‌ای را به دست گرفته، بر فرق «ابن کعب» می‌کوبد و خون به راه می‌اندازد! من فریاد ضجه‌آسای ابوذر را از حلقوم تو می‌شنوم و در برق چشمانت خشم او را می‌بینم. در سوز و گداز تو، بیابان سوزان ربذه را می‌یابم که ابوذر قهرمان، بر شن‌های داغ افتاده، در تنهایی و فقر جان می‌دهد.

ای علی! تو در دنیای معاصر، با شیطان‌ها و طاغوت‌ها به جنگ پرداختی، با زر و زور و تزویر در افتادی؛ با تکفیر روحانی نمایان، با دشمنی غرب‌زدگان، با تحریف تاریخ، با خدعه علم، با جادوگری هنر روبه‌رو شدی، همه آنها علیه تو به جنگ پرداختند؛ اما تو با معجزه حق و ایمان و روح، بر آنها چیره شدی، با تکیه به ایمان به خدا و صبر و تحمل دریا و ایستادگی کوه و پندگی شهادت، به مبارزه خداوندان «زر و زور و تزویر» برخاستی و همه را به زانو در آوردی.

ای علی! دینداران متعصب و جاهل، تو را به حربۀ تکفیر کوفتند و از هیچ دشمنی و تهمت فروگذار نکردند و غربزدگان نیز که خود را به دروغ، «روشنفکر» می‌نامیدند، تو را به تهمت ارتجاع کوبیدند و اهانت‌ها کردند. رژیم شاه نیز که نمی‌توانست وجود تو را تحمل کند و روشنگری تو را مخالف مصالح خود می‌دید، تو را به زنجیر کشید و بالاخره... «شهید» کرد.

قلم شریعتی در مورد علامه

من در یک جا از مسأله این که چگونه یک روشنفکر و یک تحصیل‌کرده غیراروپائی مجذوب، عبید و عاجز از قضاوت در برابر یک اروپائی است، صحبت می‌کردم که چه جور خودش را کوچک می‌بیند: یک تحصیل‌کرده و آدم باسواد و دانشمند ایرانی است، (اما) در برابر یک فرنگی کوچکتر و پست‌تر از خودش احساس حقارت می‌کند؛ تمام هدفش این است که یک کاری بکند که فقط شبیه به او بشود که او متوجه نشود که این اصلاً اروپائی نیست یا این جور غذا خوردن را نمی‌فهمد، این جور لباس

ندای عدم را می‌شنیدم، از فشار وجود می‌آرمیدم، به ملکوت آسمان‌ها پرواز می‌کردم و در دنیای تنهایی به درجۀ وحدت می‌رسیدم؛ کوبیری که گوهر وجود مرا، لخت و عریان، در برابر آفتاب سوزان حقیقت قرار داده، می‌گداخت و همه ناخالصی‌ها را دود و خاکستر می‌کرد و مرا در قربانگاه عشق، فدای پروردگار عالم می‌نمود.

ای علی! همراه تو به کویر می‌روم؛ کویر تنهایی، زیر آتش سوزان عشق، در توفان‌های سهمگین تاریخ که امواج ظلم و ستم، در دریای بی‌انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر کشتی شکسته حیات وجود ما می‌تازد.

ای علی! همراه تو به حج می‌روم؛ در میان شور و شوق، در مقابل آبهت و جلال، محو می‌شوم؛ اندامم می‌لرزد و خدا را از دریچۀ چشم تو می‌بینم و همراه روح بلند تو به پرواز در می‌آیم و با خدا به درجۀ وحدت می‌رسم. ای علی! همراه تو به قلب تاریخ فرو می‌روم، راه و رسم عشق‌بازی را می‌آموزم و به علی بزرگ آن قدر عشق می‌ورزم که از سر تا به پا می‌سوزم.

ای علی! همراه تو به دیدار اتاق کوچک فاطمه می‌روم؛ اتاقی که با همه کوچکی‌اش، از دنیا و همه تاریخ بزرگ‌تر است؛ اتاقی که یک در به مسجدالنبی دارد و پیغمبر بزرگ، آن را با نبوت خود مبارک کرده است. اتاق کوچکی که علی (ع)، فاطمه (س)، زینب (س)، حسن (ع) و حسین (ع) را یک‌جا در خود جمع نموده است؛ اتاق کوچکی که مظهر عشق، فداکاری، ایمان، استقامت و شهادت است.

راستی چقدر دل‌انگیز است آنجا که فاطمه کوچک را نشان می‌دهی که صورت خاک‌آلود پدر بزرگوارش را با دست‌های بسیار کوچکش نوازش می‌دهد و زیر بغل او را که بی‌هوش بر زمین افتاده است، می‌گیرد و بلند می‌کند!

ای علی! تو «ابوذر غفاری» را به من شناساندی، مبارزات بی‌امانش را علیه ظلم و ستم نشان دادی؛

پمحکم‌تر و برتر از این فرنگی می‌بینند؟ چرا؟

این آقای طباطبائی همه نوابغ فلسفه و عرفان و کلام و ادب اسلام در اندیشه او به صورت خودآگاه وجود دارد، دریائی از چهارده قرن تفکر و علم و ذوق و ایمان و فداکاری و حماسه و معنویت- که در این فرهنگ و تاریخ عظیم اسلام است- در درون او منعکس است.

برای این که آن‌ها خالی از محتوای بومی و محتوای اصیل خودشان نشده و شخصیت زده نشده‌اند، (ولی) این متجدد تصدیق‌دار است که شخصیت زده شده. و می‌دیدم کسانی را که از همین مشرق‌زمین و از توی جامعه‌های اسلامی به اروپا می‌آمدند، یا اروپائی در همین جا پیششان می‌آمد: علامه طباطبائی یکی از همین کسان- که من همیشه حس می‌کردم- است؛ یک مدرس بزرگ، یک فیلسوف و یک مرد متفکر بزرگ اسلامی است؛ در قم هم هست؛ یک آدم منفرد هم هست؛ دم و دستگاه و هیچی هم ندارد؛ این، در برابر شخصیت‌های بزرگی مثل «هانری کروبن» (یا) استادان بزرگ و شرق‌شناس و کرسی‌دار سوربن که قرار می‌گیرد، روح موفق و مسلط خودش را بر آن خارجی کاملاً نشان می‌دهد. چرا؟

برای این که این آقا خالی از محتوای خودش نشده؛ این آقای طباطبائی یا امثال او که دچار شخصیت‌زدگی نشدند؛ پزند؛ از چی؟ از همه تاریخ خودش؛ آنجا که نشسته همه فرهنگ اسلامی در درون او موج می‌زند، همه نوابغ فلسفه و عرفان و کلام و ادب اسلام در اندیشه او به صورت خودآگاه وجود دارد، دریائی از چهارده قرن تفکر و علم و ذوق و ایمان و فداکاری و حماسه و معنویت- که در این فرهنگ و تاریخ عظیم اسلام است- در درون او منعکس است؛ آن وقت او با این عظمت و با این وقار و سنگینی خودش را می‌یابد و بنابراین در برابر یک فرنگی که قرار می‌گیرد، می‌بیند این فرنگی همه‌اش سیصد سال تاریخ دارد، همه‌اش چهارصد سال ادبیات دارد، و هنوز تازه به دوران رسیده- از سه قرن پیش- است؛ این است که احساس تفوق انسانی بر او می‌کند.

پوشیدن را نمی‌داند، و این جور سلیقه را هنوز یاد ندارد؛ تمام هدفش این است که خودش را شبیه به او بکند تا او احساس نکند که این وابسته به یک نژاد دیگر، به یک وضع دیگر، و به یک مذهب دیگر است؛ به تشبیه او حتی تظاهر می‌کند. این بی‌شخصیتی معلول این است که آن آدم این را از خودش خالی کرده و بنابراین این خودش را در برابر او هیچ و پوچ احساس می‌کند (یک «هیچ»ی که هست؛ وزن و هیكل دارد اما هیچ است).

یکی از دانشجویان من به من یک تذکری داد که بی‌نهایت ممنونش هستم و چقدر برای من باارزش بود؛ وقتی که من بی‌شخصیتی تحصیل کرده‌ها و تصدیق‌دارهای خودمان را در برابر یک تصدیق‌دار فرنگی، یک شخصیت و یک آدم معمولی، یک توریست معمولی و حتی یک بیتل معمولی فرنگی می‌دیدم و تشریح می‌کردم و می‌گفتم که، این خودش را هیچ حساب می‌کند به خاطر این که ثروتی یا سرمایه‌ای برای خودش حساب نمی‌کند، و خالی از محتوی شده، اصلاً خودش را فقیر حساب می‌کند، وابسته به یک گذشته زشت، به یک مذهب منحط، به یک جامعه پست و به یک نژاد حقیر خودش را احساس می‌کند، چون این جور، خودش را نشان داده‌اند، همیشه از خودش هراس دارد، از خودش می‌گریزد و خودش را به او وصل می‌کند که نژاد برتر است، او به من گفت که: «بله نمونه‌اش هم اینست که فقط متجددین ما (خواهش می‌کنم این را دقت بکنید، ببینید واقعاً این جور است؟ من این یادآوری بی‌نهایت برایم باارزش بود برای این که یک نمونه عکس این است که باز این حرف را تأیید می‌کند)، فرنگی‌مآب‌ها و اروپاشناس‌ها هستند که این جور احساس پوچی، بی‌شخصیتی و حقارت در برابر اروپائی می‌کنند؛ اما آدم‌هائی که متجدد نیستند، آدم‌هائی که بومی‌اند، آدم‌هائی که قدیمی‌اند و وابسته به آن شخصیت و تیپ قدیمی خودشان هستند، این‌ها چنین احساس حقارتی در برابر خارجی نمی‌کنند بلکه نسبت به خارجی احساس تفوق می‌کنند، خارجی را کوچک و ساده و معمولی حساب می‌کنند و خودشان را هوشیار و وابسته به یک فرهنگ بزرگ و یک عظمت و مفاخر زیاد و خودشان را قرص‌تر و

در اسلام هست-، به صورت مجموعه‌ای از تعلیمات خشک و جامد به رخ او و به مغز او وارد شده نه برای این که او آن‌ها را بشناسد برای این که از آن‌ها بیزار بشود. (بنابراین) او از همه توشه‌های خودش فرار می‌کند و دست به دامن دیگری می‌زند. آن دیگری کیست؟ همان کسی است که چنین فراری را از قبل عمداً برای او تهیه دیده.

آنچه که امروز به عنوان بزرگترین و نخستین قدمی که روشنفکران خودآگاه ما باید بردارند تا به عنوان نخستین گام برای هرگونه اصلاح معنوی و فکری و به عنوان مقدمه‌ای و زمینه‌ای برای بنیاد هرگونه فرهنگی و هرگونه تربیتی و اصلاحی در فرد و جامعه تلقی بشود، این است که: همان‌گونه هوشیارانه و طبق برنامه علمی و منطقی‌یی که آن‌ها ما را از خویش بیگانه کردند و نسبت به معنویت و مذهب خود نه تنها ناآشنا که دشمن کردند تا شیفته خود کنند و خود را در برابر آن‌ها حقیر، ذلیل و پست حس کنیم و هرچه را به خود منسوب است محکوم بدانیم و هرچه را که به او منسوب است مورد تقلید قرار بدهیم (این موجبات موجب شده است که ما- چنان که می‌خواست- تبدیل به یک انسان دست دوم بشویم که فقط به درد رنج بردن و مصرف کردن آنچه او تولید می‌کند- هم کالای معنوی و هم کالای مادی- (دچار شویم) و به این صورت در بیائیم، (ما هم) بیاندیشیم تا همان‌گونه، همه این عوامل، همه این اصول و همه این راه‌هایی را که آن‌ها طرح کردند و برنامه‌هایی را که عنوان کردند تا ما را از خود بیگانه و از خود منسلخ و از خود گریزان و منفور کنند، (بشناسیم و) از همان راه‌ها برگردیم. به کجا؟ به خویش؛ به کدام خویش؟ به آن خویشی که در گذشته تجربه کرد، که انسان مستقل سازنده تمدن و کمال و فضیلت و جامعه متمدن نسبت به زمان خودش می‌ساخت، و به مکتبی که تجربه کرد، که مظاهر متعالی انسان‌هایی که برای همه وقت زنده‌اند و زیبایند، می‌سازد؛ به آن خویش برگردیم؛ آن خویش الگو می‌خواهد؛ چگونه؟

چنان که علی بود!

اما تصدیق‌دار متجددی که از خودش فارغ شده، اسلام را همان مزخرفاتی می‌داند که وقتی کوچک بوده مامانش به او گفته؛ بعد که دیگر بزرگ شده، از آن هیچ نمی‌داند؛ بعد که دکتر شده مذهب اسلام (را) به همان اندازه‌ای (می‌شناسد) که وقتی قنطاق بوده، یا وقتی که خودش را نمی‌توانسته جمع کند، یک چیزهایی (درباره اسلام) به او گفته‌اند، و یا آدم‌های بی‌استعدادی که اصلاً صلاحیت این که درباره اسلام صحبت بکنند نداشتند، مسائلی را به نام تعلیمات دین به او یاد دادند؛ وقتی بچه بوده در آن سطح چیزهایی از دین یاد گرفته، بعد هم فراموش کرده؛ چیزی هم نبوده؛ تازه اغلبش هم منحرف بوده؛ بعد که رشد کرده و تحصیلات عالی کرده، این تحصیلات عالیش را همه از اروپائی گرفته؛ راجع به خودش هیچی نمی‌شناسد؛ از اسلام یک دین کلی می‌شناسد و مجموعه فحش‌هایی که اروپائی‌ها می‌دهند؛ از گذشته تاریخ خودش چند خواجه می‌شناسد (خواجه نظام‌الملک، خواجه رشیدالدین فضل‌الله...!)؛ (در این صورت) از دین بیزار می‌شود، از تاریخش بیزار می‌شود، از فرهنگش بیزار می‌شود، از ادبیاتش بیزار می‌شود. ادبیاتش چیست؟

مجموعه شعرهایی که تملقی است برای گدائی در برابر یک پادشاه ترک یا مغول. کی اسلام را به او این جور معرفی می‌کند؟ کی گذشته را به او این جور معرفی می‌کند؟ کی فرهنگ و ادب ما را به او این جور معرفی می‌کند؟ همان کسی که نه تنها می‌خواهد او را از خودش ببرد، قطع کند بلکه می‌کوشد تا درون او را پر از نفرت از خویش کند. برای این که یک انسانی پر از نفرت از خویش بشود، باید آنچه که مربوط به اوست در برابر سیمایش زشت و منفور رسم کرد. این است که به جای آن‌همه عظمت و زیبائی که در تاریخ ما هست، فقط زشتی‌های نفرت‌انگیزش را به خورد ما (داده) و به رخ ما کشیده شد؛ از آن‌همه معنویت و زیبائی که در عرفان و ادب ما هست، تملق‌های گدایانه و انحراف‌های صوفی‌مآبانانه به رخ ما کشیده شد؛ و آن‌همه عوامل مترقی انسان‌ساز نو و عقلی و منطقی که می‌تواند ملتی را امروز احیاء کند و انسانی را مواج از شخصیت و نیرو و قدرت سازندگی بکند- که

چند تصویر از قیام ۱۵ خرداد



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
www.psri.ir



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
www.psri.ir



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
www.psri.ir



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
www.psri.ir



نامه جالب یک مسلمان سیاه پوست

آمریکایی به امام خمینی (ره) در چهل سال پیش

بسمه تعالی

وزارت امور خارجه

اداره رمز

تلگراف کشف از تهران به تاریخ ۵/۹/۵۸ شماره ۶۱

دفتر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی

تلگراف شماره ۲۶۷-۴/۹/۵۸ سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در سانفرانسیسکو ذیلا به استحضار میرسد:

از زمانیکه امام خمینی اعلام کردند که از میان گروگان‌ها زنان و سیاه پوستان را آزاد کنند روزانه ده‌ها نامه و تلگراف از سمت سیاه پوستان به این نمایندگی ارسال می‌شود که در آن از توجه خاص آیت الله خمینی به مردم محروم سیاه پوست آمریکائی تشکر کرده و پشتیبانی خود را از مردم و اهداف آن‌ها اعلام کرده اند. همچنین آمریکائی‌های سفید پوست هم با ارسال نامه پشتیبانی خود را اعلام کرده اند. در زیر چند نمونه آن مطرح می‌شود.

خواهشمند است دستور فرمایند به اطلاع دفتر امام نیز رسانده شود:

۱- از دکتر استون هک برات (در رابطه با آزار ایرانیان توسط آمریکائیه‌ها) من کاملا حقوق دوستان ایرانی ام را برای تظاهرات محترم می‌شمارم. تظاهراتی که تنها دلیلش آگاه کردن مردم از خواسته‌های مردم با افتخار شما است.

لطفا شرمندگی، سرافکنندگی و معذرت‌های صمیمانه من را به خاطر رفتار وحشیانه و ظالمانه و جنایتکاران مردم کشور بر علیه ایرانیان مقیم آمریکا بپذیرید.

۲- از آندر رومین به روزنامه کرنیکل رونوشت به سرکنسولگری در سانفرانسیسکو شماره ۳۰۰ خیابان پیچ سانفرانسیسکو

چنانچه تاریخ ایران را ورق بزنیم در می‌یابیم که در حال حاضر ما پناه دهنده کسی هستیم که در دنیا به عنوان یک جانی بین المللی شناخته شده است. علاوه بر کشتارهای بی رحمانه این جانی، او ثروت هنگفتی اندوخته است. آمریکا در زمان انقلاب به وی کمک کرد که نه تنها جان سالم بدر ببرد بلکه سرمایه غارت شده از مردم ایران را نیز با خود داشته باشد. لاقلاً آمریکا می‌توانست با رد دعوت شاه به آمریکا از وضع موجود جلوگیری کند. کجاست آن ملت آمریکا که در جریان واترگیت وجدانش متاثر شده بود، چگونه شده است که ما در مقابل این همه ظلم و آزار به ملت ایران کور شده ایم و جان ۶۰ نفر از مردم خودمان را که شاید تنها راهی به نظر می‌رسد که مردم ایران با ما صحبت کنند به خطر می‌اندازیم که جان شاه خائن را نجات دهیم. او می‌تواند در هر کجای دنیا با پول‌های غارت شده اش یک بیمارستان شخصی برای خودش بسازد. بعضی‌ها معتقدند که ما به شاه دینی داریم که باید ادا کنیم، چون او نفع زیادی در زمان حکومتش رسانیده است این درست است که ما دین داریم، ولی نه به شاه بلکه به مردم ایران که پولشان به جیب ما ریخته شده است.

با درود من یک سیاه پوست آمریکائی هستیم و

بتوانند آزادتر به مردم ستم کنند. این‌ها مکنندگان خون ملت فقیر دنیای فقیرند. کاتروشاه، شیطان هستند. این‌ها به تمام دنیا ظلم کردند. این‌ها مردمی بیگناه را کشتند. از شیطان صفتانی همچون این‌ها در قرآن و انجیل فراوان یاد شده است.

بخش ۱۲ آیه ۹ اژدهای شیطان صفتانی (همچون کارتر) از بین خواهند رفت و خمینی می گوید شاه و کارتر و سادات شیطان هستند و هیچگاه نمی توان به آن‌ها اطمینان کرد. ما پنج درصد مردم سیاه پوست، جنگ را علیه این ده درصد ظالم در آمریکای جهنم شروع می کنیم، چون که ما خود را مسئول در قبال ملت تحت ستمکش می دانیم. وضع اسلام و مسئولیت اسلام چیست؟ یک فرد متمدن در قبال بی تمدنی بسیار مسئول است و باید آن‌ها را آگاه کند و بیدار کند و ظالمان را تنبیه کند.

من دعا و نماز برای الله می گذارم شاید بعدا بهشت را ببینم. وقتی که وعده او رسید و دنیا از شر این دزدان جنایتکار پاک شد. من منتظر هستم با تمام وجودم منتظر هستم. من نه امروز بلکه ۴۲۵ سال است منتظر آن روز هستم. خمینی، من دوست دارم به ایران بیایم و اسلام را یاد بگیرم و همراه اسلام شادی و صلح را بیاموزم. الله اکبر

۵/۹/۵۸ ۲۰۵۵۱-

رئیس دبیرخانه وزیر امور خارجه - هوشنگ آبان»

خیلی مایلیم برای بزرگداشتی که نسبت به سیاهان امریکائی دارید از شما تشکر کنم. شما، امام خمینی به تمام دنیا نشان دادید که بیش از همه مردم، به سیاهان امریکائی اهمیت می دهید.

ملت من، سیاهان در ایالات متحده بسیار تحت ستم اند، آن‌ها حتی تاریخ خودشان و فرهنگشان را از دست داده اند. آن‌ها نه تنها گرسنه و فقیرند بلکه مغزهای آن‌ها را نیز کشته اند و نمی‌توانند حقیقت را ببینند، اما شما احترام و ارزش سیاهان را حفظ کردید و آنرا بدنیا نشان دادید. من شما را به عنوان یک برادر و تمام مردم ایران را به عنوان خواهران و برادران خود می شناسم و آن‌ها را دوست دارم ما بوسیله دزدان کثیف سفید پوست ۴۲۵ سال قبل دزدیده شدیم آن‌ها به ما مسیحیت دروغین را یاد داده اند من، الله را به عنوان بالاترین وجود ستایش می کنم. خدا مظهر قدرت تمام قدرتها است من یک سیاه پوست فقیر در آمریکا هستم. نه من و نه ملت من هیچکدام نه پول و نه خانه و نه هیچ چیز دیگر داریم. من تا آخرین حد تلاش خواهم کرد برای ملت سیاه پوست، برای حقیقت، برای اسلام.

سیاهان آمریکا باید بیدار شوند باید به آن‌ها اسلام را آموخت. باید به آن‌ها حقیقت را آموخت نه دروغی که سفیدپوستان و بعضی سیاه پوستان فروخته شده به آن‌ها درس می دهند.

ما باید متعهد شویم برای عدالت و برابری در این جهنم لعنتی آمریکا، بجنگیم. من تشکر میکنم الله را که جزو ۵ درصد سیاه پوستانی هستیم که بر علیه ده درصد گروه ظلم می‌جنگند، ما چه کسانی هستیم؟ ما مردمانی بی چیز و فقیر، اما معتقد به برابری و عدالتیم. برای عدالت و برای آگاه کردن مغزهای خفته می جنگیم. آیا این تمدن نیست که برای آزادی، برابری و عدالت باید جنگید. پس هرکس که برای این‌ها نمی جنگد نمی تواند ادعا کند که متمدن است. آن ده درصد ظالم را افرادی مانند کارتر و شاه و سومو را تشکیل می دهند این‌ها کسانی هستند که دروغ و شایعه را در مردم می پراکانند، آن‌ها برای ظلم کردن به مردم، آن‌ها را از خدا دور می کنند تا

•••••
 @totayar.ir اینستاگرام @sayas_man
 @totayar سروش و ایثار آئی گپ
 تلفن: ۷۷۸۴۹۸۴۹
 www.totayar.ir
 www.sayasman.ir
 •••••

سازمان سینمایی: اشخاص حقیقی سهمی در «سمفا» ندارند

با سلام
در آستانه آغاز به کار رسمی سامانه «سمفا» همزمان با از سرگیری فعالیت سینماها و نظر به طرح شبهاتی درباره ماهیت حقیقی و حقوقی افراد ذی‌نفع و نیز برخی توافقات مالی در فرآیند طراحی و راه‌اندازی این سامانه میان فعالان بخش خصوصی و سازمان سینمایی، سوالات ذیل از سوی سرویس هنر خبرگزاری مهر با هدف شفاف‌سازی ارسال می‌شود. امید که پاسخ‌های صریح و عاری از کلی‌گویی جنابعالی موجبات تحقق «شفافیت» در آستانه این تحول مهم در فرآیند اکران سینمای ایران را فراهم آورد؛

۱) سامانه مدیریت فرآیند اکران (سمفا) بنابر اعلام، متشکل از چهار سامانه فروش اینترنتی بلیت سینما (سینماتیکت، آپ، ایران‌تیک و سینمابلیت) خواهد بود که در راستای «حذف انحصار» در فرآیندی رقابتی قرار است اقدام به فروش بلیت فیلم‌های روز سینمای ایران کنند؛ فرآیند انتخاب این چهار سامانه به چه صورت طی شده است و براساس کدام اولویت‌ها این چهار سامانه انتخاب شده‌اند؟ در صورت وجود تقاضا از سوی دیگر سامانه‌های مشابه دلایل رد درخواست‌های احتمالی در گذشته چه بوده و در آینده چه خواهد بود؟

۲) یکی از حواشی مهم درباره فعالیت سامانه «سینماتیکت» به‌عنوان تنها مرجع فروش بلیت سینماهای سراسر کشور تا پیش از این، که منجر به ایجاد اختلافاتی میان این سامانه و برخی فعالان سینمایی شد، محاسبات و معادلات مالی مرتبط با تبلیغ فیلم‌های سینمایی بر روی بسترهای فعالیت این سامانه بود. سازوکار تبلیغات فیلم‌های سینمایی در سامانه‌های چهارگانه ذیل «سمفا» چگونه خواهد بود؟ آیا مدیریت هماهنگ‌کننده «سمفا» سهمی از این گردش مالی خواهد داشت؟

مدیرکل نظارت بر عرضه و نمایش سازمان سینمایی، ضمن تکذیب هرگونه سهم افراد حقیقی در مالکیت «سمفا» تأکید کرد هر یک از چهار سامانه عضو که عملکرد اقتصادی موفق‌تری نداشته باشد، از «سمفا» حذف خواهد شد.

به گزارش خبرنگار مهر، در آستانه آغاز به کار رسمی «سامانه مدیریت فرآیند اکران» با نام اختصاری «سمفا» همزمان با از سرگیری فعالیت سینماها از ابتدای تیرماه، طرح شبهات درباره ماهیت حقیقی و حقوقی افراد ذی‌نفع و نیز طرح شایعه برخی توافقات مالی پشت‌پرده در فرآیند طراحی و راه‌اندازی این سامانه، میان فعالان بخش خصوصی و سازمان سینمایی، در محافل رسانه‌ای و به‌خصوص فضای مجازی شدت گرفته است.

پیرو طرح این شبهات و برای اطلاع از پاسخ رسمی و شفاف سازمان سینمایی، مطابق پروتکل رسانه‌ای اعلام شده از سوی سازمان سینمایی، اهم این ابهامات را در قالب ۴ سوال صریح و مشخص خطاب به حسین انتظامی ریاست سازمان سینمایی تدوین و جهت پاسخگویی به روابط عمومی سازمان سینمایی ارسال کردیم.

در پاسخ به سوالات خبرگزاری مهر از حسین انتظامی، محمدرضا فرجی مدیرکل نظارت بر عرضه و نمایش سازمان سینمایی، توضیحاتی ارائه کرده است.

در ادامه متن پرسش‌های خبرگزاری مهر و توضیحات این مدیر سازمان سینمایی را می‌خوانید؛

متن سوالات ارسالی خبرگزاری مهر خطاب به ریاست سازمان سینمایی؛

جناب آقای حسین انتظامی؛ ریاست محترم سازمان سینمایی

بر خط صورت می‌پذیرد.

۳) سمفا زبان اجرایی و ابزار نظامنامه اکران است. به عبارت بهتر الگوریتم‌های حاکم بر آن نظامنامه در سمفا به زبان کامپیوتر در آمده است. صنوف مرتبط در تدوین نظامنامه اکران مورد مشورت قرار گرفته‌اند. بنابراین مشارکت آنان در طراحی سمفا، مستقیم نبوده است زیرا همان طور که گفته شد سمفا در واقع ترجمه نظامنامه اکران به زبان کامپیوتر است.

۴) مالکیت و بهره‌برداری سمفا متعلق به سازمان سینمایی است و طبعاً اشخاص حقیقی نمی‌توانند در مالکیت آن سهیم باشند.

@totayar.ir اینستاگرام @sayes_man
@totayar فروش و ایتا و آی‌گپ
 تلفن: ۷۷۸۴۹۸۴۹
www.totayar.ir
www.sayesman.ir

۳) توزیع عادلانه رقم فروش فیلم‌ها در گیشه میان سینماداران و تهیه‌کنندگان به‌عنوان صاحبان آثار، از مهمترین مزیت‌های مورد تبلیغ سامانه «سمفا» محسوب می‌شود؛ مشخصاً بفرمائید سهم دو صنف «سینماداران» و «شورایعالی تهیه‌کنندگان» در فرآیند طراحی و اجرای طرح «سمفا» چه بوده است؟ آیا مشارکت نمایندگان این دو صنف در این فرآیند صورت حقوقی و رسمی داشته و یا تنها «برخی» از سینماداران و تهیه‌کنندگان به صورت «حقیقی» مورد مشورت و تعامل سازمان سینمایی بوده‌اند؟

۴) فارغ از نقش «حقوقی» جنابعالی در مقام رئیس سازمان سینمایی، نقش شما به‌عنوان یک فرد «حقیقی» در فرآیند طراحی، اجرا و به‌خصوص ادامه فعالیت «سمفا» در سینمای ایران تا به امروز چه بوده و در آینده چه خواهد بود؟ درباره شائبه نفع اقتصادی خود از این سامانه به‌ویژه پس از فراغت از مسئولیت فعلی در سازمان سینمایی، چه پاسخی دارید؟

توضیحات محمدرضا فرجی مدیرکل نظارت بر عرضه و نمایش سازمان سینمایی در پاسخ به سوالات مهر:

۱) چهار سامانه فروش برخط، متقاضی بوده‌اند که صلاحیت فنی آنان توسط سازمان سینمایی تأیید شده است. ضمناً از آنان تعهد گرفته می‌شود که از نظامنامه اکران تخطی نکنند و چنانچه در مهلت مشخص نتوانند سهم حداقلی بازار را به دست آورند حذف می‌شوند. سایر متقاضیان پس از راه‌اندازی سینماها می‌توانند درخواست بدهند.

۲) یکی از اهداف ایجاد این سامانه، انحصار شکنی بوده است که در سایه آن، رقابت رخ می‌دهد و به تبع آن، تعرفه تبلیغات نیز رقابتی خواهد شد که به نفع صاحبان آثار است.

بخش دوم سوال: سمفا مخفف سامانه مدیریت فروش و اکران است و فقط یک ترمینال است که تبادلات مالی در آن انجام نمی‌شود بلکه در سامانه‌های فروش

زندگی نامه جنیفر گروت

والدین او نوازنده سازهای کلاسیک بودند و به همین دلیل او از کودکی با موسیقی آشنا شد و توانست در همان سنین نواختن پیانو و ویولون را یاد بگیرد. در اواسط تحصیل در دانشگاه با موسیقی عربی آشنا و به آن علاقه‌مند شد و شروع به گوش دادن آهنگ های خوانندگان مشهور دنیای عرب از جمله فیروز (خواننده) و ام کلثوم (خواننده) کرد. وی در ادامه شروع به یادگیری و آواز خواندن به زبان عربی و هم زمان با آن عود (ساز) با چند معلم در مونترال کرد. او پس از اتمام تحصیل در دانشگاه به مراکش سفر کرد و بلافاصله عاشق فرهنگ، زبان و موسیقی آنجا شد و با یک نوازنده اهل مراکش آشنا شد و ازدواج کرد و با او شروع به یادگیری موسیقی Amazigh (Tashelhit) و خوانندگی و نوازندگی در میدان معروف جامع الفنا در مراکش کرد. جنیفر گروت در سال ۲۰۱۳ در برنامه اربز گات تلنت در بیروت، لبنان شرکت کرد و آوازهایی از ام کلثوم (خواننده) و اسمهان را اجرا کرد و موفق به کسب مقام دوم شد. جنیفر گروت در سال ۲۰۱۴ در سن ۲۳ سالگی به اسلام گروید. وی در دسامبر سال ۲۰۱۹ ویدئویی در فضای مجازی منتشر کرد که در حال قرائت آیات قرآن است. این قرائت واکنش متفاوتی به همراه داشت و به شکل گسترده‌ای در شبکه‌های اجتماعی بازنشر شد. او علاوه بر خوانندگی و فعالیت موسیقایی در عرصه مدلینگ نیز فعالیت دارد و هم اکنون در ورمانت زندگی می‌کند.

قرائت آیات قرآن از جنیفر گروت خواننده مشهور آمریکایی!



جنیفر گروت خواننده مشهور آمریکایی است که در سال ۱۳۹۲ شمسی به دین اسلام مشرف شد. اخیراً قرائت او از آیات ۲۸۵ و ۲۸۶ سوره بقره مورد توجه عموم قرار گرفته است. بر اساس بررسی‌ها علاقه جنیفر به زبان عربی و خواندن متن‌های عربی او را به کتاب آسمانی قرآن که به این زبان نازل شده علاقه‌مند کرده بود. در روزهای گذشته ویدئویی از او در فضای مجازی منتشر شد که در حال قرائت آیات ۲۸۵ و ۲۸۶ سوره بقره است. این قرائت زیبا با استقبال گسترده مسلمانان کشورهای جهان مواجه شد.

این هنرمند که چندی است به ویروس کرونا مبتلا شده است، این روزها حال نسبتاً بهتری دارد با لایوهایی که در صفحه اینستاگرامش می‌گذارد، درباره این بیماری اطلاع‌رسانی می‌کند. در همین رابطه: هشدار برای همه؛ هنرمندان ایرانی که گرفتار کرونا شدند وقتی حالش را جویا شدیم، گفت که اصل بیماری را گذارنده، و وقتی قرارمان این شد که تجربه‌هایش را با مردم کشورمان به اشتراک بگذارد، با اینکه هنوز به طور کامل بهبود نیافته است، یادداشت کوتاهی در اختیار ما گذاشت که در ادامه می‌خوانید.

«این بیماری به هر حال اکثر ما را درگیر خواهد کرد و بهتر است این روزها سعی کنیم ایمنی بدنمان را بالا ببریم و به جای ایجاد ترس در یکدیگر و انتقال اخبار منفی که خود ایجاد استرس می‌کند، آگاهی‌رسانی کنیم.»



والاس رونی موسیقیدان برنده جایزه گرمی و نوازنده ترومپت هم یک هفته پس از بستری در بیمارستان ایالت نیورجرسی آمریکا، بر اثر عوارض ناشی از ابتلا به ویروس کرونا در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

در این میان درو جک بازیگر مجموعه فیلم‌های «جنگ ستارگان» در ۷۶ سالگی و بر اثر ابتلا به ویروس کرونا در انگلیس درگذشت. همسر این بازیگر بریتانیایی گفت تست کرونا او دو روز پیش فوتش مثبت اعلام شده بود و او هیچ دردی نداشت و در کمال آرامش در بیمارستان درگذشت.

در اسپانیا هم لوچیا بوزه، یکی از بزرگ‌ترین ستارگان سینمای اروپا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر اثر ابتلا به ویروس کرونا در ۸۹ سالگی در بیمارستان درگذشت. لوچیا بوزه، که در اصل به خاطر ابتلا به ذات‌الریه در بیمارستان بستری بود، بعد از راه یافتن ویروس کرونا به بدنش در خلال بستری بودن، دوشنبه بیست و سوم ماه مارس، درگذشت.

ترنس مک‌نالی، نمایشنامه‌نویس معاصر آمریکا و برنده جایزه معتبر تونی، یکی از مشهورترین قربانیان کرونا بود. او برنده ۴ جایزه تونی برای نمایشنامه‌های «عشق! دلاور! دلسوزی!»، «کلاس استاد» و موزیکال‌های «رگتایم» و «بوسه زن عنکبوتی» شده بود. این نویسنده ۸۱ ساله، سه‌شنبه ۲۴ مارس (۵ فروردین) در بیمارستانی در ایالت فلوریدای آمریکا درگذشت.

جی کی رولینگ نویسنده مجموعه رمان‌های «هری پاتر» در خبری غافلگیرکننده، پس از بهبودی کامل اعلام کرد که کرونا داشته است. او البته برای آزمایش دادن اقدام نکرده، اما مدعی شد که با داشتن تمامی علائم بیماری و بهره بردن از توصیه‌های پزشکی توانسته است، بر این بیماری غلبه کند.

فوت و بهبود هنرمندان کرونایی

بازیگر «شوالیه تاریکی برمی‌خیزد» بر اثر بیماری کرونا رسانه‌ای شد. جی بندیکت بازیگر فیلم‌های مشهوری چون «بیگانه‌ها» ساخته جیمز کامرون و «شوالیه تاریکی برمی‌خیزد» کریستوفر نولان، در حالی که ۶۸ سال داشت، بر اثر ابتلا به ویروس کرونا در بریتانیا جان باخت.

پیش از او چهره‌ها بسیاری از دنیای هنر بر اثر ابتلا به این ویروس جان باختند. کن شیمورا کم‌دین سرشناس ژاپنی، هفته پیش در ۷۰ سالگی بر اثر ابتلا به کرونا جان باخت. این کم‌دین ۷۰ ساله که شهرتش را در تلویزیون به دست آورده بود، اندکی پیش از ابتلا به کرونا برای بازی در اولین فیلم سینمایی‌اش انتخاب شده بود.

آدام شلسینگر آهنگساز برنده جوایز امی و گرمی یکی دیگر از قربانیان مشهور کرونا بود. او در ۵۲ سالگی بر اثر عوارض بیماری کووید ۱۹ در بیمارستانی در نیویورک جان باخت. شلسینگر برای موسیقی متن فیلم «آن کاری که می‌کنی!» به کارگردانی تام هنکس نامزد دریافت جایزه اسکار هم شده بود.



افتتاح نمايشگاه كاريكاتور «نمی توانم نفس بکشم» به روايت تصوير هنرمندان كرونایي



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا



photo: Mohammad Maleki

باشگاه خبرنگاران پويا

طرح شرکت کرده‌اند.

در این طرح، استان تهران توانست با ۴۶ هزار و ۶۵۱ نسخه کتاب در صدر پرفروش‌ترین استان بر اساس کتاب قرار بگیرد و استان خراسان رضوی با فروش ۳۴ هزار و ۶۲۶ نسخه کتاب رتبه دوم پرفروش‌ترین استان‌ها بر اساس تعداد کتاب را به خود اختصاص داد. همچنین، استان اصفهان با فروش ۳۳ هزار و ۴۱۹ نسخه کتاب، رتبه سوم طرح بهارانه کتاب ۹۹ در این بخش را از آن خود کرد. همچنین، استان‌های تهران، اصفهان و خراسان رضوی پرفروش‌ترین استان‌ها بر اساس مبلغ فروش در سیزدهمین دوره طرح توزیع یارانه کتاب از طریق کتابفروشی‌ها شناخته شدند.

کتابفروشی‌های کتاب فرازمند از رشت، پاتوق کتاب شیراز از شیراز، دنیای کتاب از قم، کلبه کتاب از جهرم، شهر کتاب مشهد از مشهد، پاتوق کتاب اراک از اراک، کتاب شرق از اهواز، شهر کتاب اصفهان شعبه چهار باغ بالا از اصفهان، پاتوق کتاب شهرکرد از شهرکرد و کتاب آبان از مشهد در صدر پرفروش‌ترین کتابفروشی طرح بهارانه کتاب ۹۹ بر اساس تعداد کتاب قرار گرفته‌اند.

طرح بهارانه کتاب ۹۹ با شعار «بهار کتاب همزمان با بهار دل‌ها» از ۲۰ اردیبهشت همزمان با ولادت امام حسن مجتبی (ع) آغاز و تا ۳۰ اردیبهشت ماه در سراسر کشور اجرا شد.



۶۸۵ کتابفروشی از ۳۱ استان کشور کار خود را در طرح بهارانه کتاب ۹۹، با فروش بیش از ۳۰۴ هزار نسخه کتاب، به مبلغ حدود ۱۲ میلیارد تومان خاتمه دادند.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی دولت به نقل از موسسه خانه کتاب، با پایان طرح فصلی بهارانه کتاب ۹۹، ۳۰۴ هزار و ۲۵۵ نسخه کتاب به مبلغ ۱۱۷ میلیارد و ۴۸۸ میلیون و ۷۱۰ هزار و ۵۷۴ ریال توسط ۱۰۸ هزار و ۲۵۸ نفر خریداری شد.

۶۸۵ کتابفروشی از سراسر کشور، در بهارانه کتاب ۹۹ فعالیت داشتند که از این تعداد، ۱۴۹ کتابفروشی در شهرستان‌ها و ۵۳۶ کتابفروشی در مراکز استان‌ها در این طرح شرکت کردند. بین ۳۱ استان شرکت‌کننده در طرح بهارانه کتاب ۹۹، استان تهران با ۱۰۹ کتابفروشی در صدر قرار دارد و پس از آن، استان اصفهان با ۸۰ کتابفروشی، خراسان رضوی با ۷۰ کتابفروشی در رده‌های بعدی قرار گرفته‌اند. همچنین قم با ۵۷ کتابفروشی، فارس با ۴۵ کتابفروشی و کردستان با ۳۸ کتابفروشی در این

.....

• @totayar.ir • اینستاگرام @sayes_man •

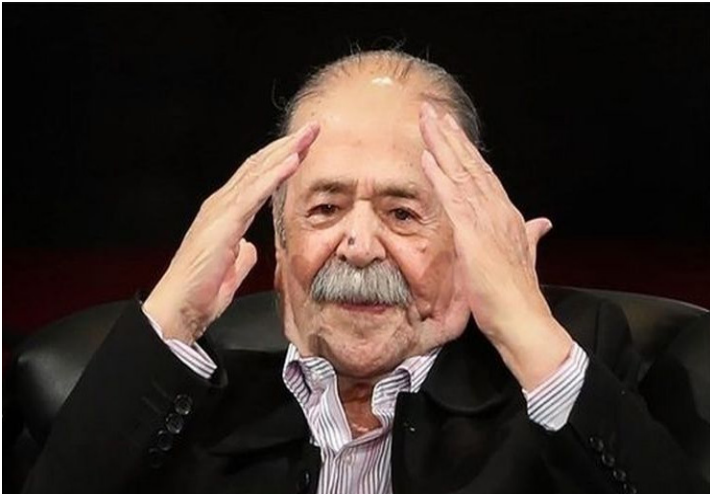
• @totayar • سروش و ایتا و آی گپ •

• تلفن: ۷۷۸۴۹۸۴۹ •

• www.totayar.ir •

• www.sayesman.ir •

.....



آرمان امام‌بخش (از نزدیکان این هنرمند) در گفتگو با ایلنا، ضمن تایید این خبر علت فوت این هنرمند را ایست تنفسی عنوان کرد که به علت نارسایی کلیه رخ داده است. آخرین پیام کشاورز به مردم در سالروز تولد ۹۰ سالگی اش محمدعلی کشاورز ۲۶ فروردین ماه و در سالروز تولد ۹۰ سالگی اش پیامی خطاب به مردم ایران داد که در زیر بخشی از آن را می‌خوانیم:

«سپاس بی‌پایان ایزد منان را که تا کنون فرصت زیست در نود رستاخیز زیبای طبیعت را سهم من از این روزگار کرده است. نود سال شکست و پیروزی، غم و شادی، سختی و آرامش. و، اما این روزها، روزهای سختی است. روزهای سخت برای مردمی که سالیان درازی است شادی آن‌ها شادی من و غمشان غم من است؛ مردمی که نفسم به نفسشان بند است. آنچه در این روزهای سخت امید و لبخند را زنده نگه می‌دارد، صحنه‌های ماندگاری است از انسانیت، محبت و همدلی. صحنه‌هایی که در گوشه گوشه‌ی این کشور رقم می‌خورد و روح انسان را به پرواز در می‌آورد. این همدلی، این همراهی، این محبت ما را از این گذرگاه سخت نیز عبور خواهد داد. فردا روزهای بهتری است. عزیزانم یادمان بماند که این بلای همه‌گیر چه به ما می‌آموزد؟ این شرایط سخت تلنگری است برای تمام انسان‌ها. تمام انسان‌های فراموشکار! برای ما که عزیزترین و زیباترین لحظه‌های زندگی را در کنار خود داریم و قدر نمی‌دانیم.

روزهای زیبا می‌آید. ای کاش یادمان بماند از این پس با طبیعت مهربان‌تر باشیم، با هم مهربان‌تر باشیم. قدر تک تک ثانیه‌های حضور عزیزان و دوستان مان را بدانیم. زندگی را پاس بدانیم. در این واپسین دهه زندگی‌م برای همه هم وطنانم صبر، سلامتی و آرامش آرزو می‌کنم.»



نانسی پلوسی در مصاحبه‌ای با شبکه خبری «ام‌اس‌ان‌بی‌سی» گفت: «شهادت جورج فلویید باعث شده تظاهرات‌کنندگان صلح‌جو خواستار تغییراتی شوند که می‌دانند کشورمان برای پیشرفت به آن نیازمند است.» وی در ادامه گفت: «جورج فلویید شهید و مایه سربلندی خانواده‌اش است و آنها با شرافت و روش الهام‌بخش خودشان راهنمای ما در این دوران سوگواری بوده‌اند.»

رئیس مجلس نمایندگان آمریکا اضافه کرد: «بیاوید امیدوار باشیم که روح او در آرامش باشد و درگذشت او پلی برای صلح در این کشور باشد.»

شماری از شهرهای آمریکا در روزهای گذشته به صحنه یکپارچه اعتراض علیه نژادپرستی و خشونت پلیس تبدیل شده‌اند.



صدیقه کیانفر صبح امروز دوشنبه پنجم خردادماه در منزل شخصی خود به علت ایست قلبی درگذشت.

جان بویگا ستاره جوان «جنگ ستارگان» طی هفته گذشته از اکانت توئیتر خود برای مبارزه با نژادپرست‌ها استفاده کرد اما دیروز او پیغام خود را در یک گروه‌مایی فیزیکی در اعتراض به قتل جورج فلوید مطرح کرد و سخنرانی احساسی او باعث شده خیلی‌ها او را تحسین کنند.

بویگا خطاب به معترضان گفت: جان سیاهپوستان همیشه اهمیت داشته است. ما همیشه مهم بوده‌ایم. همیشه بدون توجه به مشکلات موفق شده‌ایم. حالا وقتش است. من دیگر نمی‌خواهم منتظر بمانم. ما نمایش فیزیکی حمایت از جورج فلوید، ساندر را بلند، تریوان مارتین و استیون لارنس هستیم.

او اضافه کرد: دارم از ته قلبم صحبت می‌کنم. نمی‌دانم بعد از این قرار است شغلی داشته باشم یا نه اما برایم مهم نیست.

او در حالی که بغض کرده بود گفت این اعتراض‌ها برای حمایت از افرادی است که توسط سیستم و جامعه به آن‌ها ظلم می‌شود و اضافه کرد: نمی‌دانیم جورج فلوید و ساندر را بلند چه دستاوردهایی می‌توانستند داشته باشند اما امروز مطمئن می‌شویم که چنین نگاهی برای جوانان مان فکری بیگانه نخواهد بود.

بویگا از معترضان خواست تا جایی که ممکن است گروه‌مایی‌های خود را صلح‌آمیز حفظ کنند و داخل تله ماموران دولتی نیفتند. این بازیگر گفت از همه می‌خواهد درک کنند که این مساله چقدر دردناک است و در حقیقت نژاد انسان‌ها هیچ اهمیتی ندارد و نداشته است.

بویگا نقش‌آفرینی خود را در مجموعه فیلم‌های «جنگ ستارگان» در قالب شخصیت فین دسامبر سال گذشته با اکران فیلم «ظهور اسکای واکر» به پایان برد. از جدیدترین پروژه‌های او می‌توان از «نقطه تکین عربان» کنار اد اسکرین، بیل اسکارشگورد و الیویا کوک نام برد.

تجلیل از برگزیدگان مسابقه انشاءنویسی در مصر

رگزیدگان مسابقه انشاءنویسی ویژه ماه رمضان از سوی کارشناس فرهنگی ایران در مصر تجلیل شدند

به گزارش روابط عمومی بنیاد سعدی، کارشناس فرهنگی ایران در مصر به مناسبت ماه مبارک رمضان مسابقه انشاءنویسی برگزار کرد و به اساتید رشته زبان و ادبیات فارسی در گروه‌های ۱۱ گانه آموزش از راه دور اعلام کرد تا از فارسی‌آموزان بخواهند انشایی در خصوص آداب و سنن ایرانی‌ها در ماه مبارک رمضان بنویسند.

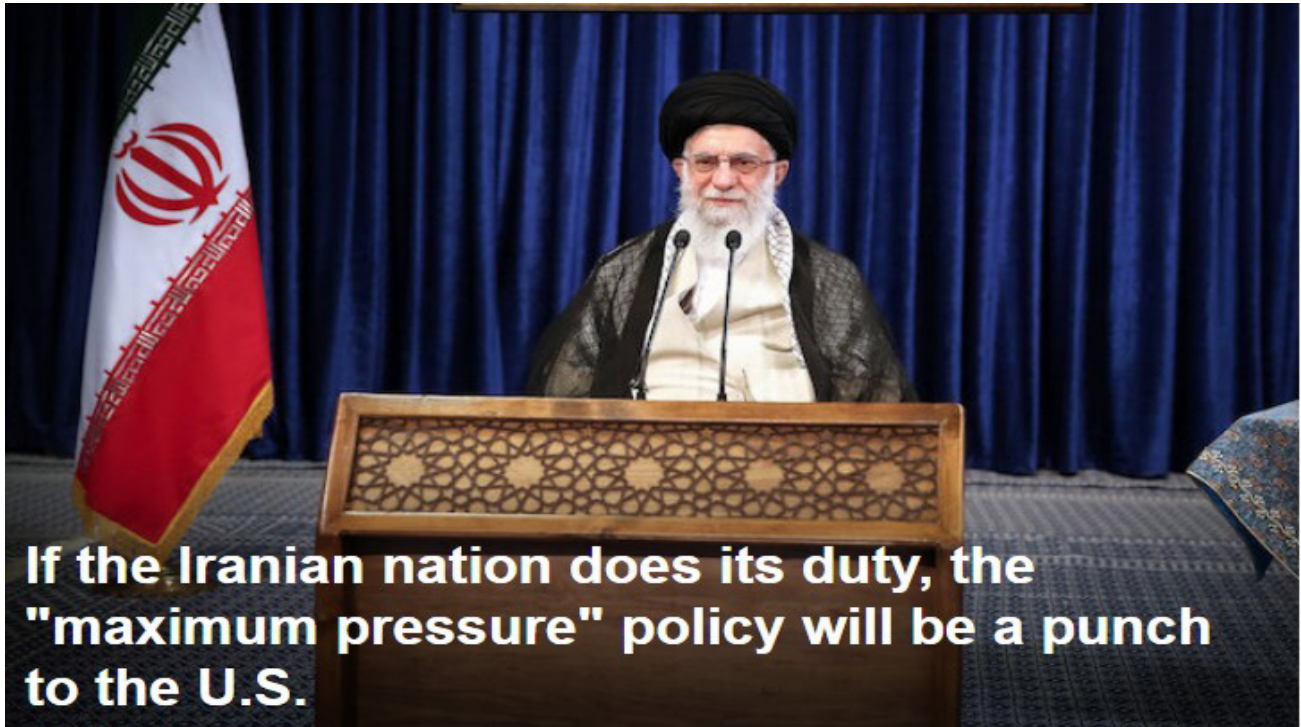
در این مسابقه، ۲۶ نفر شرکت و انشای خود را با موضوع ماه مبارک رمضان و روز جهانی قدس به زبان فارسی ارسال کردند.

در این نوشته‌ها، اشاره آنها به شخصیت جهانی امام خمینی (ره) بنیانگذار مراسم روز جهانی قدس بود و تقریباً همه آنها در ضمن آداب و سنن ایرانی‌ها در ماه مبارک رمضان، به مراسم روز قدس در جمعه

حضور بازیگر سیاهپوست معروف هالیوود

در بین معترضان امریکایی





If the Iranian nation does its duty, the "maximum pressure" policy will be a punch to the U.S.

Imam Khamenei stressed the necessity of protecting the country against the enmities of the US and England and against the measures adopted by European governments. He stated that if the Iranian nation carries out its duties, they will not be able to achieve their goals and the result of their so-called "maximum pressure" policy, which they have adopted to bring the Iranian nation to its knees, will be them being struck by the Iranian nation's punch

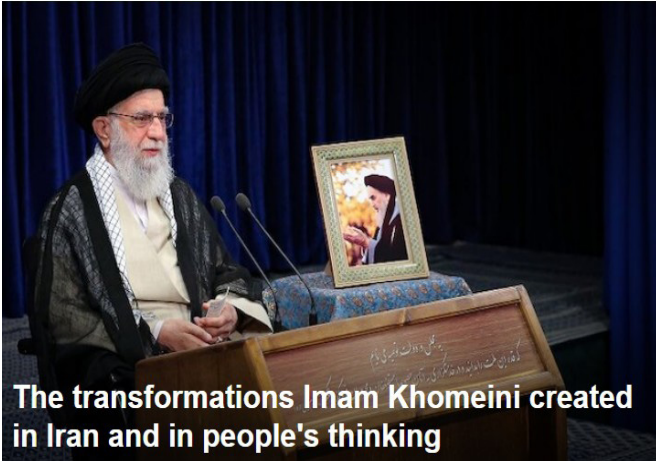
The Supreme Leader of the Islamic Revolution added, "By Allah's grace, the enemies have always hit a brick wall in pursuing their plans, and they are not capable of achieving their goals

His Eminence referred to the enemies' incessant efforts to neutralize every move for reform and change in the Islamic Republic by causing an uproar in the media and provoking misgivings and pessimism in the public opinion as one

of the difficulties in bringing about major change. He said, "The only effective way to confront all elements and agents, which are against change, involves refusing to be passive, showing resistance, relying on God and continuing courageously on the path to change

Referring to the statements of the US President about the ten-year imprisonment of people who bring down symbols of slavery and racism and about separating the children of immigrants from their parents, he said, "Of course, there is no trace of these acts of lawlessness in Western movies

At the end of His statements, Imam Khamenei stated that the issue of Corona is not yet over. He called on the people and officials to take seriously the observance of health guidelines and preventive measures in order to prevent the virus from spreading in the country again



By nature, Imam [Khomeini] was a person who advocated and brought about transformation. As for bringing about transformation, his role was not confined to being a mere teacher and instructor, rather he played the role of a commander active on the field and leading in the true sense of the word.

First of all, he had the spirit of advocating transformation since long ago. This was not something that emerged in him at the beginning of the Islamic movement in the year 1341. Since his youth, he was an advocate of transformation. Evidence for this is the piece he wrote at the office of the late Vaziri-Yazdi in his youth – when he was in his thirties. Later on, the late Vaziri-Yazdi showed me the same writing. I have seen it published and many people have access to it today. In that essay, he quotes this holy ayah: “I admonish you on one point: that you do stand up before Allah, in pairs or singly” [The Holy Quran, 34: 46]. This ayah invites the masses of people to rise for the sake of God. He had such a mentality. After that, he put his idea into practice and as I mentioned, he carried out a transformation. He entered the arena of transformation in action, not just in words and in commands.

Transforming a spirit of passivity and lassitude into a spirit of demanding

lassitude into a spirit of demanding
In my youth, during the time when the movement began to take shape, the Iranian nation was a nation that was not preoccupied with its fundamental issues. They had given up and they were passive. They did not have an opinion about their personal lives. There was no trace of dynamism, active presence and insistence, on big and important issues, in the behavior and conduct of our people. However, Imam aroused these qualities in the people. He turned the same submissive and passive nation into a determined nation that pursued its demands. His inspiring, stirring and stimulating speeches moved the people in a way that they turned into a people with demands. An example of this pursuance of demands is the events of the year 1341 – when the Islamic movement started – during which time, the people held massive demonstrations in different cities which ended in the events of the 15th of Khordad. On the 15th of Khordad, despite a large-scale massacre, the regime could not extinguish the movement. And the people continued to stage uprisings until the end. That was an astonishing transformation that had been masterminded by Imam.

Transforming a sense of self-deprecation into a sense of national esteem and dignity
The Iranian nation used to have a feeling of humiliation. That one can overcome the will of powers and superpowers would have never crossed anyone’s mind. This was not particular to the will of global powers. The people could not imagine, in any way, that they could overcome the will of domestic powers and even the will of such and such a policeman or security agent. They could not think of overcoming those who had bitter and dangerous whims. Therefore, they had

a feeling of humiliation and incapability. Imam turned that into a sense of dignity and national confidence. He liberated the people from the thought of considering dictatorship as a natural phenomenon. At that time, people had such a notion. In those days, we used to think that the will of the ruler at the top is above everyone else's will. We used to consider it a natural and normal fact. He turned the people into individuals who were able to determine their own government. The people's slogan during revolutionary activities was Islamic system, Islamic government, Islamic Republic. The people determined what they wanted and they had demands. Later on, they chose those responsible through various elections. In other words, the feeling of humiliation that existed in the people changed into a sense of dignity and national confidence

Transforming people's view of religion

Another transformation that Imam brought about was changing the people's outlook towards religion. The people used to look at religion as a tool for attending to personal matters and acts of worship. They looked at it as a means to say prayers, to fast, to settle their financial affairs, to get married and to divorce. Religion's function was that. They confined the responsibility, function and mission of religion to these issues. However, Imam entrusted religion with the duty of creating a government, a civilization and society and advancing humanity. As a result, the people's outlook towards religion changed dramatically

Transforming people's outlook about the future and creation of a modern Islamic civilization

Another transformation was changing the people's mentality about the future. During

the time when revolutionary activities began and when Imam entered the arena, despite the slogans that some parties, groups and individuals – which were very limited and small in number – chanted, the people did not see a future. They did not envisage a future ahead of them. That gave way to the creation of the new Islamic civilization. If you look at the Iranian nation today, you see the blessed hands of Imam as the architect of this condition. The people are looking towards creating a new Islamic civilization, forging a great Islamic alliance and establishing the Islamic Ummah. In the present time, this is the outlook of the masses of the people

Transforming people's attitude towards the young generation and trusting them

Another area of transformation that Imam brought about was a change in the outlook towards youth. He trusted the thoughts and actions of the youth. That was a transformation in the true sense of the word. For example, when the Islamic Revolution Guards Corps was formed, he placed twenty-plus-year-old youths at the top of this organization. They were youth who were at most thirty years old. They were at the top of the Guards Corps and they were commanders and generals. Those youths were entrusted with big tasks. The same was true of other areas. He had astonishing trust in the youth whom he believed in and he gave them responsibilities in the judiciary and other areas. He assigned them different roles and he trusted their thoughts and their actions

Transforming people's viewpoint about world powers and believing in the possibility of their defeat

At that time [before the Islamic Revolution], no one believed that one could say

something different from what the US said and do something different from what the US did. However, Imam acted in a way that US presidents admitted that 'Khomeini humiliated us'. And that was the truth of the matter. Imam, his followers and the youth who were obedient to him humiliated superpowers in the true sense of the word. They broke their willpower and made them leave the arena. Imam showed that superpowers were vulnerable and surmountable. The future proved him right. You witnessed what happened to the former Soviet Union. In the present time, America is in a bad condition as well. You are witness to what is happening there [the nationwide protests following the police murder of George Floyd]. No one would have believed that these things could happen. Imam planted the idea in the people's hearts that superpowers were vulnerable and could be defeated

Transforming a spirit of passivity and lassitude into a spirit of demanding

In my youth, during the time when the movement began to take shape, the Iranian nation was a nation that was not preoccupied with its fundamental issues. They had given up and they were passive. They did not have an opinion about their personal lives. There was no trace of dynamism, active presence and insistence, on big and important issues, in the behavior and conduct of our people. However, Imam aroused these qualities in the people. He turned the same submissive and passive nation into a determined nation that pursued its demands. His inspiring, stirring and stimulating speeches moved the people in a way that they turned into a people with demands. An example of this pursuance of demands is the events of the

when the Islamic movement started -- 1341 during which time, the people held massive demonstrations in different cities which ended in the events of the 15th of Khordad. On the 15th of Khordad, despite a large-scale massacre, the regime could not extinguish the movement. And the people continued to stage uprisings until the end. That was an astonishing transformation that had been masterminded by Imam

Transforming a sense of self-deprecation into a sense of national esteem and dignity

The Iranian nation used to have a feeling of humiliation. That one can overcome the will of powers and superpowers would have never crossed anyone's mind. This was not particular to the will of global powers. The people could not imagine, in any way, that they could overcome the will of domestic powers and even the will of such and such a policeman or security agent. They could not think of overcoming those who had bitter and dangerous whims. Therefore, they had a feeling of humiliation and incapability. Imam turned that into a sense of dignity and national confidence. He liberated the people from the thought of considering dictatorship as a natural phenomenon. At that time, people had such a notion. In those days, we used to think that the will of the ruler at the top is above everyone else's will. We used to consider it a natural and normal fact. He turned the people into individuals who were able to determine their own government. The people's slogan during revolutionary activities was Islamic system, Islamic government, Islamic Republic. The people determined what they wanted and they had demands. Later on, they chose those responsible through various elections. In other words, the feeling of humiliation that

existed in the people changed into a sense –
 .of dignity and national confidence

Transforming people's view of religion

Another transformation that Imam brought about was changing the people's outlook towards religion. The people used to look at religion as a tool for attending to personal matters and acts of worship. They looked at it as a means to say prayers, to fast, to settle their financial affairs, to get married and to divorce. Religion's function was that. They confined the responsibility, function and mission of religion to these issues. However, Imam entrusted religion with the duty of creating a government, a civilization and society and advancing humanity. As a result, the people's outlook towards religion .changed dramatically

Transforming people's outlook about the future and creation of a modern Islamic civilization

Another transformation was changing the people's mentality about the future. During the time when revolutionary activities began and when Imam entered the arena, despite the slogans that some parties, groups and individuals – which were very limited and small in number – chanted, the people did not see a future. They did not envisage a future ahead of them. That gave way to the creation of the new Islamic civilization. If you look at the Iranian nation today, you see the blessed hands of Imam as the architect of this condition. The people are looking towards creating a new Islamic civilization, forging a great Islamic alliance and establishing the Islamic Ummah. In the present time, this is .the outlook of the masses of the people

Transforming people's attitude towards the young generation and trusting them

Another area of transformation that Imam brought about was a change in the outlook

towards youth. He trusted the thoughts and actions of the youth. That was a transformation in the true sense of the word. For example, when the Islamic Revolution Guards Corps was formed, he placed twenty-plus-year-old youths at the top of this organization. They were youth who were at most thirty years old. They were at the top of the Guards Corps and they were commanders and generals. Those youths were entrusted with big tasks. The same was true of other areas. He had astonishing trust in the youth whom he believed in and he gave them responsibilities in the judiciary and other areas. He assigned them different roles and he trusted their thoughts and their .actions

Transforming people's viewpoint about world powers and believing in the possibility of their defeat

At that time [before the Islamic Revolution], no one believed that one could say something different from what the US said and do something different from what the US did. However, Imam acted in a way that US presidents admitted that 'Khomeini humiliated us'. And that was the truth of the matter. Imam, his followers and the youth who were obedient to him humiliated superpowers in the true sense of the word. They broke their willpower and made them leave the arena. Imam showed that superpowers were vulnerable and surmountable. The future proved him right. You witnessed what happened to the former Soviet Union. In the present time, America is in a bad condition as well. You are witness to what is happening there [the nationwide protests following the police murder of George Floyd]. No one would have believed that these things could happen. Imam planted the idea in the people's hearts that

superpowers were vulnerable and could be .defeated

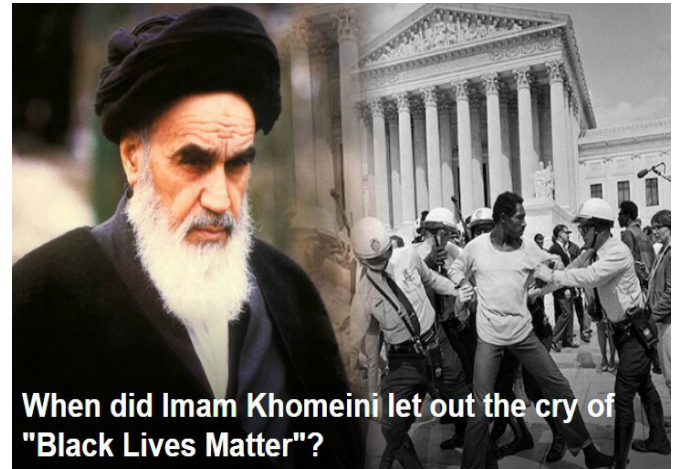
Transforming people's attitude towards the young generation and trusting them

Another area of transformation that Imam brought about was a change in the outlook towards youth. He trusted the thoughts and actions of the youth. That was a transformation in the true sense of the word. For example, when the Islamic Revolution Guards Corps was formed, he placed twenty-plus-year-old youths at the top of this organization. They were youth who were at most thirty years old. They were at the top of the Guards Corps and they were commanders and generals. Those youths were entrusted with big tasks. The same was true of other areas. He had astonishing trust in the youth whom he believed in and he gave them responsibilities in the judiciary and other areas. He assigned them different roles and he trusted their thoughts and their .actions

Transforming people's viewpoint about world powers and believing in the possibility of their defeat

At that time [before the Islamic Revolution], no one believed that one could say something different from what the US said and do something different from what the US did. However, Imam acted in a way that US presidents admitted that 'Khomeini humiliated us'. And that was the truth of the matter. Imam, his followers and the youth who were obedient to him humiliated superpowers in the true sense of the word. They broke their willpower and made them leave the arena. Imam showed that superpowers were vulnerable and surmountable. The future proved him right. You witnessed what happened to the former Soviet Union. In the present time, America

is in a bad condition as well. You are witness to what is happening there [the nationwide protests following the police murder of George Floyd]. No one would have believed that these things could happen. Imam planted the idea in the people's hearts that superpowers were vulnerable and could be .defeated



I cannot breathe" is an apparently simple" sentence that is being repeated millions of times these days with a new meaning. With every repetition, it reminds us of thousands of pages in the history of racial discrimination. This sentence was among the last words uttered by George Floyd and Eric Garner before their deaths while being chokehold under the ruthless boots of the American police. Now, it has turned into a symbol of the last words uttered by thousands of individuals who have been the victims of racial discrimination and who stop breathing under the boots of the American government without their demands and claims being heard by the international community. The thousands of Muslims murdered in anti-Arab and anti-Islamic wars waged by the US and Israel, and the thousands of Africans murdered and suppressed by the South African Apartheid regime, are merely a few .examples of these horrific circumstances

?What Is Apartheid

In Afrikaans, apartheid means “apartness” and generally the term refers to legal racism and racial segregation in the history of South Africa. This tyrannical culture, based on “baasskap” (white supremacy), for a long time had put the majority of blacks under the political, social and economic domination of a white minority. And, it had subjected them to a savage form of deprivation. Although it had a perennial presence in South Africa, the culture was established as a formal and legal policy in 1948, and it survived until 1991. On the basis of that savage policy, the black community had to live in underprivileged areas, with limited amenities, and without having the right to leave those areas. They did not even have the right to participate in national or religious ceremonies, and they were deprived of all amenities and resources. Between 1960 and 1983, more than 305 million Africans lost their homes following the implementation of the apartheid laws and were forced to move to those specific areas

With these measures, the Apartheid system gradually provoked the rage of justice-seeking activists and led to the emergence of influential movements in the 20th century. In the 1960s and 1970s, resistance inside the country against Apartheid resulted in bloody repressions by the regime, and thousands of individuals were killed or imprisoned

Nelson Mandela is the most celebrated figure in fighting Apartheid in South Africa. He was arrested in August of 1962 following his activities against apartheid. He had also been arrested many times before that. After being arrested in 1962, he was sentenced to life imprisonment and was kept in prison until 1990. He resumed his activities after he was released from prison, and ultimately

his actions led to the formal abolition of .Apartheid and he later became president

Imam Khomeini was an inspiration for anti-Apartheid movements

After being released from prison and while busy with his political and social activities, Nelson Mandela acknowledged many times that Imam Khomeini had been an inspiration for him on his path. He considered Imam Khomeini to be an awakening force for all his contemporary monotheists. He described him as being not only the leader of the Islamic Revolution but also the leader of all freedom-seeking movements throughout the entire world. During his presidency, Mandela travelled to Iran two times, and in both trips he met with Imam Khomeini. During these meetings, he emphasized that Imam Khomeini was a source of inspiration for the South African people in their anti-Apartheid activities. In addition to Nelson Mandela, there are many other intellectual and political figures involved in the anti-Apartheid cause who consider Imam Khomeini an inspiration for their fight against racism. Gerard Horn, a professor at Houston University in Texas, stated that the Islamic Revolution and Imam Khomeini’s ideas prepared the ground for the victory of the South African people and other countries in South Africa in their fight against Apartheid and its Western supporters. Hanif Henderson, a Muslim member of the South African Parliament, said in an interview with RNA that they hadn’t had any hope of achieving victory over the Apartheid regime. He goes on to say that it was Imam Khomeini who, having defeated the oppressive monarchical regime in Iran, revived the idea of fighting and gaining .freedom for their people

Aside from such quotations and statements, intellectually and spiritually speaking, what aspect of Imam Khomeini and the Islamic Revolution was a source of inspiration and hope for activists and these people who were struggling against the racist Apartheid system? The answer to this question may perhaps be summarized in the following two premises

The very essence of Imam Khomeini's .1 cause as a liberating movement—which succeeded in bringing the dictatorial regime in Iran to its knees and in establishing an Islamic government by relying on the power of faith and by mobilizing the underprivileged in Iran—was an example and a source of inspiration and hope for all underprivileged people in the world. It exported the message “We can stand up to .oppression” to the whole world

Imam's position regarding the usurping .2 Zionist regime and the Apartheid regime in South Africa, when the Western powers were supporting these two regimes wholeheartedly, was a direct invitation to the Palestinians and the South-African black people to begin a movement of Resistance. A few months before the victory of the Islamic Revolution, Imam had announced that the would-be Islamic government would have no limits in interacting with the world and that the door would be open to negotiations with everyone except with the usurping Zionist regime and the racist Apartheid system in South Africa, since neither of these two were legitimate. He also announced that the Islamic government would not sell oil to either of those two regimes. This change of attitude came about after the Revolution. The Apartheid regime used to obtain more

than 90% of its crude oil imports from pre-revolutionary Iran, and the monarchy in Iran was not willing to impose sanctions on that racist system despite the existence of international pressure for them to do so. After the Revolution, oil exports to South .Africa stopped immediately

Why did Imam Khomeini adopt a policy of fighting Apartheid

In the Holy Qur'an, God has always based everything on peace, except where justice is violated. Under such circumstances, establishing peace is only possible by establishing justice. God sent prophets who were to call people to establish justice wherever they were. Similarly, as a successor of the movement of the prophets, the Islamic Revolution set this as the base of all its domestic and foreign policies, and it founded its movement on fighting Arrogance in accordance with this outlook. Arrogance is something that stands against human beings' nature and prevents the administration of monotheistic justice. Therefore, monotheistic systems can become well-established only when they .fight against Arrogance and oppression With his anti-dictatorial and anti-arrogance movement, Imam Khomeini highlighted the duality of Islam and Arrogance in the modern age with the purpose of clarifying the direction of resistance for all truth-seeking individuals in the world. It does not matter if Arrogance is wearing the garment of religion— such as in the case of the ISIS— or that of atheism. In whichever part of the world someone stands against human nature, this is helping to raise the flag of oppression and despotism. Therefore, it is the responsibility of monotheists to fight .with this

Monotheism is the soul of Imam Khomeini's school of thought on the basis of which all human beings—who are equipped with the power of reason and human nature—are born free and on an equal standing with each other. After their creation, they find value in accordance with their servitude to God. Therefore, no one has the right to transgress against the fundamental rights of others. It is everyone's right to live in a society based on justice and to benefit from its advantages. The first opponents and adversaries of the administration of justice on earth are the Arrogant Powers who will not stop oppressing and violating justice until they dominate the entire world and usurp all of its resources. In order to achieve their goals, they take away the independence and freedom of nations. That is why with the slogan of independence and freedom, the Islamic Republic introduces its main enemy in the world to be the pillagers of these two fundamentals. In Imam Khomeini's worldview, the descriptions of the US government as "the Great Satan," Israel as a "cancerous tumor" and the Apartheid regime as "illegitimate" are based on the logic of confronting such policies and behavior. The Apartheid regime and the Zionists have displayed the most savage forms of racial discrimination by stimulating racist sentiments against black people and by arousing anti-Arab attitudes in West Asia respectively. They have committed many crimes in accordance with this policy.

Apartheid is still alive

Apartheid policies were officially rescinded in South Africa, but the Apartheid mentality and various other forms of racial discrimination still thrive in the world. Israel and the US are the flagbearers of this grave injustice. Israel has persisted with its anti-

Arab policies and oppressed the Palestinian nation to such a point that for the first time on March 15, 2017, the United Nations accused Israel of establishing an Apartheid system against the Palestinians. Over the course of all these years, the US has proved to be a staunch supporter of these crimes. Recently, by designing a plan known as "the Deal of the Century," the US has helped these crimes to reach their peak. The violence hidden within this plan is so enormous that 50 former European politicians—including people like Zigmar Gabriel, the former German Minister of Foreign Affairs; Xavier Solan, the former Secretary-General of NATO; and also Jean Claud Juncker, the former President of the European Commission—described this plan in a letter as being reminiscent of former Apartheid policies in South Africa.

Of course, US Apartheid policies are not limited to this kind of support. The story of George Floyd is merely an example of American inhuman policies, both in the Middle East and against its black citizens, which have only become more obvious with the emergence of Trump. For a long time, the unemployment rate of black Americans in the United States has been twice as high as that of white Americans. Black students are three times more likely to be suspended or expelled than white students. And, 67 percent of physicians discriminate against black Americans. This matter, which medically is considered to be a crime, has shown itself clearly during the Corona crisis. Although the percentage of black people in the country is much lower than white people, their mortality rate due to this disease is much higher. According to the New York Times, fewer medical facilities are available for black Americans. These are all people like George Floyd whose throats have been squeezed under the boots of the American government for years.

@sayes_man

**sayes
man**

Imam Khamenei:

**The transformations
Imam Khomeini
created in Iran and
in people's thinking**

○ *If the Iranian nation does its duty, the "maximum pressure" policy will be a punch to the U.S.*

○ *Lists Lists Selected list "Ken 2020"*

○ *Registration of the role of Isfahan in the world cultural heritage list*

○ *When did Imam Khomeini let out the cry of "Black Lives Matter"?*